

گفتمان‌های قدرت و مقاومت

در صحنه اجتماعی - سیاسی عراق قرن بیستم

دکتر احمد نادری / استادیار دانشگاه تهران

چکیده

به‌طور کلی، صحنه سیاسی - اجتماعی عراق قرن بیستم، شاهد ظهور پنج گفتمان عمده قدرت و مقاومت بوده است. این گفتمان‌ها زمانی مخالف گفتمان «قدرت» رسمی بوده، در نقش یک مخالف، به بازتولید گفتمان «مقاومت» می‌پرداختند؛ و زمانی که قدرت را در دست می‌گرفتند، در مبارزه با گفتمان‌های دیگر می‌کوشیدند. پنج گفتمان یادشده عبارت‌اند از: گفتمان اسلامی - شیعی؛ گفتمان چپ کمونیستی؛ گفتمان کرد؛ گفتمان ملی‌گرایی؛ و گفتمان بعث.

در این نوشتار، با استفاده از نظریه‌های گفتمانی لاکلاو و موفه و میشل فوکو در تبیین گفتمان‌های یادشده به بررسی نقاط مرکزی (دال برتر)، مفصل‌بندی‌ها، عناصر و وقته‌ها، و حوزه‌های گفتمان‌نگونی در این گفتمان‌ها، در عراق قرن بیستم و تا پیش از سقوط صدام می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: گفتمان، جنبش شیعی، کردها، ملی‌گرایی، کمونیسم، حزب بعث.

مقدمه: گفتمان، چیستی و چگونگی

گفتمان در نظریه فرهنگی مدرن، دال بر وجود پیکره یا مجموعه‌ای از گزاره‌ها و قضایای منسجم و به هم پیوسته‌ای است که با تعریف و مشخص ساختن یک موضوع، شیء یا محمول، و با ایجاد مفاهیمی برای تحلیل آن موضوع یا محمول، ارزیابی دقیقی از واقعیت ارائه می‌دهد. (مک دانل، ۱۳۸۰، ص ۲۲) این پدیده، جریانی است که دارای یک بستر اجتماعی است (ون دایک، ۱۳۸۲، ص ۸۰) و از متن مناسبات عمیق اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. از این رو، تحلیل آن به مثابه روشی است برای رسیدن به عمق مناسبات اجتماعی و کنش‌های فردی و جمعی در سطح خرد و کلان.

جدای از مباحث نظری در حوزه گفتمان، که در بردارنده سیر تکمیلی این نظریات است و حوزه‌های متعددی از علوم انسانی را شامل می‌شود، گفتمان را می‌توان حوزه‌ای بین‌رشته‌ای (Interdisciplinary) نامید. رشته‌ای که سر در آتش تاریخ و پا در رشته‌هایی همچون زبان‌شناسی، علوم اجتماعی، روان‌شناسی و علوم سیاسی دارد. از این رو، تحلیل گفتمان را می‌توان ابزاری کامل‌تر از ابزارهای پیشین بررسی‌های کیفی در حوزه‌های اجتماعی - سیاسی نامید. «تحلیل گفتمان» (Discourse Analysis) روشی است که می‌تواند در فهم مناسبات قدرت و مقاومت در سطوح مختلف تاریخ به کار آید و از همین روی در تحلیل سیر تاریخی - اجتماعی عراق در قرن بیستم، مورد استفاده ما در این مقاله است.

از آنجا که نظریات ارائه شده درباره تحلیل گفتمان، خود در طیفی از اندیشه‌ها جای می‌گیرد، در این مقاله در پی استفاده از دو نظریه هم‌زمان در حوزه تحلیل گفتمان هستیم تا از ترکیب آن دو بتوانیم به درک خرد و کلان از اوضاع تاریخی عراق و گفتمان‌های سیاسی - اجتماعی آن برسیم: رویکرد ارنستو لاکلاو و چانتال موفه (Ernesto Laclau and Chantal Mouffe) در حوزه خرد، و رویکرد میشل فوکو در حوزه کلان.

لاکلاو و موفه، از طریق بازخوانی و ساختارشکنی نظریه‌های اندیشمندانی چون مارکس، گرامشی، آلتوسر، فوکو، دریدا، لاکان و سوسور نظریه خود را درباره گفتمان، در کتاب مشهور *هژمونی و استراتژی سوسیالیستی*، در سال ۱۹۸۵ مطرح کردند. (ر.ک: Laclau & Mouffe, 2001) جان نظریه لاکلاو و موفه را درباره گفتمان، می‌توان چنین تبیین کرد که گفتمان سعی دارد چگونگی ایجاد، کارکرد و دگرگونی اندیشه‌ها را به مثابه یک کل به هم پیوسته که سازنده معانی و فعالیت‌های سیاسی‌اند، درک و تحلیل کند. بر اساس استدلال این نظریه، تمامی اعمال اجتماعی وقتی دارای معنا و مفهوم می‌شوند که در حوزه گفتمان قرار گیرند.

در واقع، از دیدگاه لاکلاو و موفه، همه پدیده‌های اجتماعی را می‌توان با ابزارهای تحلیل گفتمانی تحلیل و بررسی کرد و این دو در پی آن هستند تا از همه امور اجتماعی، برداشتی گفتمانی ارائه دهند. در همین راستا، نظریه این دو را می‌توان در چهار مفهوم اصلی خلاصه کرد، که در این مقاله، گفتمان‌های عراق در سطح خرد، با توجه به آنها تجزیه و تحلیل می‌شوند: دال برتر (نقطه مرکزی)، مفصل‌بندی، عنصر و وقته، حوزه گفتمان‌گونگی.

دال برتر (Master Signifier) یا نقطه مرکزی (Nodal Point)، در واقع نقطه و نشانه‌ای اصلی است که نشانه‌های دیگر را به دور خود جمع کرده، نقش مرکزیت و معنابخشی را به یک گفتمان ایفا می‌نماید. البته در کلیت یک گفتمان، به گفته سعید (Sayyid, 1997, P.45) ممکن است به چندین نقطه مرکزی برخوردیم، که از میان آنها یک مفهوم، نقش دال برتر را داشته باشند؛ ولی ما در اینجا، دال برتر و نقطه مرکزی را مسامحتاً در یک معنا به کار می‌بریم.

مفهوم مفصل‌بندی (Articulation) به معنای عمل یا کنشی است که موجب برقراری ارتباط بین «عناصر» می‌شود. همچنین هویت یک گفتمان، بر اساس رابطه و نحوه چینش این عناصر در یک کلیت شکل می‌گیرد. (Laclau & Mouffe, 2001, P.113)

عنصر (Element) و وقته (Moment) از اجزایی هستند که با یکدیگر مفصل‌بندی را به وجود می‌آورند. وقته را «جایگاه‌های تفاوت» - زمانی که در درون یک گفتمان مفصل‌بندی شده باشند - می‌نامند؛ و در جهت عکس آن، هر تفاوتی را که از نظر گفتمانی مفصل‌بندی شده نباشد، عنصر می‌نامند. (Ibid, P.110)

به‌طور کلی، هر گفتمان، دارای معانی و نشانه‌های متعددی است که هر کدام از آنها، جایگاه خاص خود را دارند؛ اما برخی از نشانه‌ها از گفتمان طرد می‌شوند و به حاشیه می‌روند. این حاشیه را اصطلاحاً «حوزه گفتمان‌گونگی» (Field of Discursivity) می‌نامند. (Ibid, P.111)

به اعتقاد ما، می‌توان با استفاده از این الگوی نظری، اولاً به طرح الگویی برای مطالعه جنبش‌های سیاسی - اجتماعی عراق دست یافت؛ ثانیاً به بررسی جامع‌تری درباره این پدیده در قرن بیستم پرداخت.

گفتمان‌های عرصه سیاسی - اجتماعی عراق

به‌طور کلی، فضای عمومی عراق در قرن بیستم، شامل ظهور گفتمان‌های متعددی بوده است که هر کدام زمانی در عرصه قدرت، و زمانی در عرصه مقاومت فعال بوده‌اند. در رویکرد سنتی نظریه‌های مربوط به قدرت، عموماً تلقی مکانیکی و طبیعی از قدرت مطرح شده است. این رویکرد، از زمان هابز تا کنون مطرح بوده، و به مفهوم توانایی تأثیرگذاری قهری یک اعمال‌کننده بر رفتار فرد زیردست بوده است. اوج این تلقی را می‌توان در آثار ماکس وبر دید. وی به تلقی صوری از قدرت باور داشت. در نزد او، قدرت عبارت است از فرصتی که در چهارچوب رابطه اجتماعی وجود دارد و به فرد امکان می‌دهد تا اراده‌اش را، حتی به‌رغم مقاومت دیگران، بر آنها تحمیل کند. (وبر، ۱۳۸۱، ص ۱۳۹)

با ظهور فوکو و نظریات پست‌مدرن وی دربارهٔ قدرت، این تلقی عملاً به چالش کشیده شد. فوکو برخلاف وبر و تلقی مکانیکی وی، قدرت را امری «از بالا» نمی‌داند. از نظر وی، قدرت در همه جا پراکنده و به‌صورت شبکه‌ای سیال، در بخش‌های مختلف جامعه پخش شده است. در این دیدگاه، قدرت، یک وضع استراتژیک پیچیده در جامعه‌ای معین است. این چهره از قدرت، حتی با ضد خود نیز پیوند و ارتباطی وثیق برقرار می‌کند. به عبارت دیگر، «قدرت» همیشه همراه با «مقاومت» است. (Foucault, 1980, PP.142-143) به‌طور کلی، فوکو معتقد است که قدرت برای اجرای خود نیازمند مقاومت است و از طریق ظهور نقاط مقاومت است که قدرت در سراسر حوزهٔ اجتماعی انتشار می‌یابد. مقاومت، البته قدرت را مختل نیز می‌کند. مقاومت، هم یکی از عناصر عملکرد قدرت و هم یکی از عوامل بی‌نظمی دائمی آن است. (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۶، ص ۲۶)

با توجه به دیدگاه کلی فوکو دربارهٔ قدرت و مقاومت، می‌توان پهنهٔ اجتماعی عراق را در سراسر قرن بیستم، صحنهٔ رویارویی گفتمان‌های قدرت و مقاومت دانست. «اراده‌های معطوف به قدرت» - که در گفتمان‌های مقاومت در عراق وجود داشته‌اند - توانسته‌اند در این پهنه، از طریق مبارزات سیاسی و گاه نظامی، قدرت را در دست بگیرند و خود را به گفتمان قدرت تبدیل کنند.

به‌طور کلی، در عراق، در سراسر قرن بیستم، می‌توان پنج گفتمان را شناسایی کرد: گفتمان اسلامی - شیعی؛ گفتمان چپ؛ گفتمان کرد؛ گفتمان ملی‌گرایی؛ و گفتمان بعث. در ادامه، با توجه به نظریهٔ لاکلاو و موفه، به بررسی «درزمانی» (Anachronistic) این گفتمان‌ها در پهنهٔ سیاسی - اجتماعی عراق، و روابطشان با دیگر گفتمان‌ها (به‌طور ویژه گفتمان قدرت) می‌پردازیم.

۱. گفتمان اسلامی - شیعی

۱-۱. فاز اول: شکل‌گیری گفتمان شیعی: سرآغاز فعالیت گفتمان اسلامی عراق را می‌توان اواخر دههٔ دوم قرن بیستم دانست؛ یعنی در زمان حملهٔ بریتانیا به منطقهٔ عراق (که متشکل از سه استان عثمانی بود) در این زمان، در نتیجهٔ یک شورش داخلی مورد حمایت انگلستان و با شعار ملی‌گرایی عربی؛ عراق از امپراطوری عثمانی جدا شد (Fattah and Caso, 2009, P.156) و پس از آن در سال ۱۹۱۵ در جریان جنگ جهانی اول، تحت اشغال مستقیم دولت انگلیس درآمد. (Metz, 1988, P.31) در واقع، عراق آن روز، همچون سایر سرزمین‌های قلمرو عثمانی (سوریه، اردن و فلسطین) به دست رقبای عثمانی، یعنی ائتلاف متحدین (بریتانیا، فرانسه و روسیه) افتاد، و به دلیل نفوذ قدیمی انگلیس و نقش آن در فتح این منطقه، عراق سهم بریتانیا شد. (Hunt, 2005, P.56) این، سرآغاز طلوع عراق جدید (به‌مثابه یک دولت - ملت) بود. در واقع، از زمانی که در نتیجهٔ کنفرانس‌هایی همچون کنفرانس صلح پاریس، عراق تحت قیمومیت بریتانیا درآمد، (ر.ک: Metz, 1988, P.32) و موجودیت عراق به‌مثابه یک واحد سیاسی جدید در منطقهٔ خاورمیانه خلق شد، مبارزهٔ مسلمانان، به‌ویژه شیعیان، با نظام جدید وارد فاز جدیدی شد.

پیش از آن نیز در زمان اشغال عراق توسط بریتانیا، علمای شیعه با صدور فتوا و تشویق پیروان خود، در کنار سنی‌های عثمانی به مبارزه با اشغالگران پرداختند. (ر.ک: به‌الرهمی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۸) این مبارزات، زمینه‌ساز تشکیل احزاب مخفی شیعیان، به رهبری مراجع، روحانیون و نخبگان شیعی در شهرهای مقدس شیعه گردید. (ویلی، ۱۳۷۳، ص ۳۳) این احزاب نیز زمینه‌ساز جنبشی شدند که به انقلاب ۱۹۲۰ انجامید و هدف اصلی آن، کوتاه کردن دست بریتانیا از سرزمین مقدس شیعیان بود.

علمای شیعه، همچون آیت‌الله محمدتقی شیرازی حائری، آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و شیخ‌الشریعه اصفهانی، در این قیام نقشی بسزا داشتند و توانستند بریتانیا را

مغلوب کرده، با به راه انداختن گفتمان مقاومت و ساقط کردن گفتمان قدرت مسلط بریتانیا و عوامل آن، قدرت را در برخی از مناطق عراق در دست گیرند. این جنبش، اگرچه به دلیل مشکلاتی همچون وفات آیت‌الله شیرازی، کارشکنی بریتانیا و بروز اختلافات داخلی به شکست انجامید، (نادری، ۱۳۸۶، ص ۲۴۲-۲۴۳) توانست بنیان‌گذار نخستین گفتمان مقاومت در برابر قدرت رسمی در عراق باشد.

سنی‌ها نیز تحت تأثیر مبارزات اولیه شیعیان با اشغالگری، با تأسیس احزابی همچون حزب التحریر و اخوان المسلمین، در پی مبارزه با بریتانیا و عوامل آن در عراق بودند؛ اما به علت اقلیت بودن آنها در عراق، همچنین نبود مرکزیتی قوی در این احزاب، موفقیت چندانی به دست نیاوردند.

۱-۲. فاز دوم: مبارزه با گفتمان کمونیستی و محلی‌گرایی: فاز دوم گفتمان مقاومت شیعی در عراق را می‌توان در دهه ۱۹۴۰ دید؛ یعنی زمانی که اندیشه‌های چپ در بین شیعیان و مردم عادی عراق نفوذ کرده و احزاب چپ به یارگیری از میان شیعیان، به‌ویژه جوانان، مشغول بودند. شروع این فاز را می‌توان با پایه‌گذاری «جماعة العلماء» و پس از آن «حزب الدعوة» هم‌زمان دانست.

۱-۲-۱. جماعة العلماء

در اواخر دهه ۴۰ میلادی، گروهی از روحانیون، همچون سید محمدباقر صدر، جماعة العلماء را با هدف پل زدن بین اسلام و اقشار گوناگون امت بنیان نهادند. این تشکل، پاسخی بود به فشارهای فزاینده رژیم‌های انقلابی سنی، تفکرات روبه‌رشد کمونیستی، وگرایش‌ها و احساسات ملی‌گرایانه افراطی، که موجی از گرایش‌های اسلامی را به رهبری شیخ مرتضی آل‌یاسین در شیعیان عراق به وجود آورد. (زیدی، ۲۰۰۷، ص ۲۱۵) این تشکل که به‌زودی حمایت آیت‌الله سید محسن حکیم را به‌دست آورد، با توجه به اهداف یادشده، جهان‌شمول بودن اسلام و گفتمان شیعی را شعار اصلی خود قرار داد و به تلاش برای عضوگیری از میان روحانیان جوان پرداخت.

رشد و معرفی شخصیت و توانایی‌های علمی و کاریزماتیک صدر، از همین زمان و با توجه به تألیفاتی که از خود در زمینه‌های گوناگون فلسفه، اقتصاد، سیاست و فقه اسلامی بر جای گذاشت، آغاز شد. او در آثار خود، کاستی‌های نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی را نمایان ساخت و استدلال‌هایی منطقی مبنی بر برتری اسلام بر دیگر ایدئولوژی‌های رایج ارائه داد. چاپ و نشر دو کتاب وی به نام‌های *فلسفتنا و اقتصادنا*، از برجسته‌ترین فعالیت‌های *جماعة العلماء* به شمار می‌آید. این گروه را می‌توان سلسله‌جنبان تحزب شیعی در دهه چهارم قرن بیستم، همچنین مادر احزاب شیعی عراق دانست؛ به گونه‌ای که تمامی احزاب و دسته‌های مبارز شیعی در آینده عراق، ذیل رهبری اعضای آن بودند.

۲-۲-۱ حزب الدعوة الاسلامیه

پس از *جماعة العلماء*، حزب الدعوة را می‌توان قدیمی‌ترین و تأثیرگذارترین حزب شیعی در عرصه سیاسی و اجتماعی عراق دانست. این حزب در اواخر دهه ۱۹۵۰ میلادی به وجود آمد و بیش از چهار دهه بار سنگین مبارزات شیعیان با دولت‌های سنی عراق را بر دوش کشید. بنابراین، عراق نخواهد بود اگر تاریخ الدعوة را با تاریخ جنبش شیعی در عراق یکی بدانیم. این حزب در نتیجه تلاش‌های *جماعة العلماء* و تحت تأثیر اندیشه‌های صدر، در اکتبر ۱۹۵۷ تأسیس شد و از اوایل سال ۱۹۵۸، با انتشار جزوه‌ای ۴۰ صفحه‌ای به نام «صوت الدعوة»، رسماً صاحب سخنگو و نشریه گردید. حزب پس از کودتای ۱۴ جولای ۱۹۵۸، از حمایت آیت‌الله حکیم - که مرجع مقتدر دینی آن زمان بود - برخوردار شد. (Anderson and Stansfield, 2004, P.124)

به گفته Batatu حزب الدعوة با این اعتقاد اساسی به وجود آمد که علت افول جوامع اسلامی، دوری آنها از احکام اسلامی است. از این‌رو، علمای عراقی از دهه ۱۹۵۰ میلادی بر دعوت از مسلمانان برای بازگشت به اجرای احکام اسلام پای

فشردند. تصور علما در آن زمان این بود که با شیوع سکولاریسم، از نقش آنان در جامعه کاسته می‌شود و در نتیجه، اسلام‌گرایی به خطر می‌افتد. (Batatu, 1989, P.1000)

چنان‌که گفته شد ظهور گفتمان اسلام‌گرای الدعوه، با بالا گرفتن موج کمونیسم و ملی‌گرایی در عراق هم‌زمان بود. نخستین صحنهٔ رویارویی حزب، با جریان فرهنگی کمونیسم در زمان حکومت عبدالکریم قاسم (۱۹۵۸ به بعد)، و پس از آن، ملی‌گرایی بود. در رژیم قاسم، کمونیست‌ها به بالاترین حد آزادی در فعالیت رسیدند (الجمیلی، ۱۳۷۰، ص ۷۵-۸۲) و با دستیابی به بخش‌هایی از دولت توانستند جمعی از جوانان را به خود جذب کنند و موجی از فعالیت‌های تخریبی در برابر اسلام به راه اندازند. از این‌رو، الدعوه در چنین شرایطی کوشید تا کار فرهنگی و تربیتی در مبارزه با کمونیسم را پیگیری کند. در این راستا، علما با توجه به عامل اساسی محبوبیت کمونیسم در بین عراقی‌ها، یعنی اندیشهٔ عدالت اجتماعی، درصدد تبیین این مفهوم از دیدگاه اسلام برآمدند.

با به قدرت رسیدن عبدالسلام عارف در سال ۱۹۶۳ و فراهم آمدن فضایی نسبتاً آزاد برای فعالیت شیعیان، گفتمان جهان‌شمول الدعوه به ملی‌گرایی چرخش کرد و در این مرحله، رسیدگی به امور شیعیان و نیازهای آنان، همچنین کاهش تبعیض‌های سیاسی و اجتماعی، در اولویت قرار گرفت. (خرمشاد و نادری، ۱۳۹۰، ص ۱۸۱)

۳-۱. فاز سوم: رادیکالیزه شدن و مبارزهٔ تمام‌عیار: با قدرت یافتن حزب بعث در سال ۱۹۶۸، مرحلهٔ جدیدی در تاریخ گفتمان شیعی، به‌ویژه حزب الدعوه آغاز شد. مرحله‌ای که با دستگیری، طرد و اعدام رهبران این حزب همراه بود. حزب بعث که به مقتضای اندیشهٔ چپ‌گرایانه‌اش، با تحرک فرهنگ اسلامی در سطح جامعه مخالف بود، از عمق خطر حزب، که در حوزه و دانشگاه برای خود پایگاهی استوار و محکم فراهم کرده بود، آگاهی یافت. حزب بعث ابتدا کوشید با سران الدعوه معامله کند و

چون موفق نشد، همه امکانات خود را برای نابودی تشکیلات آن به کار گرفت. دستگیری‌ها و اعدام‌های گسترده، اعمال ممنوعیت‌های بسیار و اخراج طلاب خارجی هوادار این تشکل، به‌ویژه ایرانیان، از جمله اقدامات رژیم بود که شهید صدر را وادار کرد در سال ۱۹۷۴ فتوای ممنوعیت شرعی عضویت طلاب را در حزب الدعوه صادر کند. فتوایی که بعدها خود وی اظهار داشت بر اساس تقیه و به منظور حفظ جان طلاب بوده است. (ادیب و موسوی، ۱۳۸۳، ص ۲۸-۲۹)

مرحله رادیکالیزه شدن جنبش شیعی، از سال ۱۹۷۷ و با شروع انتفاضه ماه صفر آغاز شد و بدین ترتیب، مبارزه علنی و مسلحانه با رژیم بعث در دستور کار حزب قرار گرفت. پس از انقلاب اسلامی ایران در فوریه ۱۹۷۹ و وقوع انتفاضه رجب در همین سال، این مرحله به اوج خود رسید و موجب اعدام صدر و خواهرش بنت‌الهدی و برخی دیگر از اعضای حزب الدعوه شد. در پی این امر، بسیاری از رهبران شیعی از عراق خارج شدند و به مبارزه در تبعید پرداختند. تشکیل مجلس اعلاى انقلاب اسلامی و سپاه بدر، یکی از این شیوه‌ها بود. دو دلیل اصلی رادیکالیزه شدن گفتمان شیعی عبارت بودند از: ازدیاد فشار و خشونت بعثی‌ها بر جنبش شیعی؛ و به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی ایران.

با وقوع انتفاضه صفر در فوریه ۱۹۷۷، دولت بعثی برای نخستین بار، وارد درگیری مستقیم با مردم شد. با وجود ممنوعیت تشکیل اجتماعات، سی هزار نفر از شیعیان، اکثراً به دلیل نذری که داشتند، در پنجم فوریه ۱۹۷۷ برای زیارت سالیانه، از نجف عازم کربلا شدند. سازمان‌دهی این راهپیمایی، توسط روحانیون الدعوه در نجف انجام پذیرفت. زائران در روز جمعه، پنجم فوریه، از نجف به سمت کربلا به حرکت درآمدند و با سر دادن شعار برضد حزب بعث و احمد حسن البکر، رئیس جمهور وقت، مخالفت خود را با رژیم بعث اعلام کردند. (مار، ۱۳۸۰، ص ۱۷۳)

ارتش عراق در بین کربلا و نجف راه را بر راهپیمایان بست و بالگردهای نظامی از هوا مردم را هدف قرار دادند. طی دو روز بعد (۶ و ۷ فوریه) نیروهای ارتش، افرادی را که به داخل شهر کربلا گریخته بودند، از پناه‌گاه‌ها بیرون کشیدند و حدود دوهزار نفر را دستگیر کردند که هشت نفر از آنها در بیست و پنجم فوریه اعدام شدند. (ویلی، ۱۳۷۳، ص ۵۲)

دولت در این زمان بر تلاش‌های خود برای مسلط کردن ایدئولوژی حزب بعث بر عراق افزود و امتناع افراد از پیوستن به حزب بعث را به‌منزله مخالفت تلقی کرده، آنها را زندانی می‌ساختند. در سپتامبر ۱۹۷۸، با خروج امام خمینی که در منزل خود تحت نظر بود، بعثی‌ها توانستند راحت و بدون مانعی در دسرساز، به سرکوب شیعیان ادامه دهند. پس از انتفاضه صفر (فوریه ۱۹۷۷) حزب الدعوه، با تحمل ضربه‌های فراوان، با تشکیلات جدید و کاملاً سری به حیات خود ادامه داد.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در فوریه ۱۹۷۹، بازوهای تشکیلاتی الدعوه در دانشگاه‌ها فعال شدند و مرحله‌ای جدید در حیات سیاسی این حزب آغاز گردید. پس از انقلاب، بعثی‌ها که از خطر تأثیر آن بر مردم عراق آگاه بودند و می‌دانستند که حزب الدعوه می‌تواند عامل تشکیلاتی مهمی برای انتقال این تأثیر باشد، هجوم گسترده‌ای را بر این حزب آغاز کرده، بسیاری از اعضای آن را دستگیر نمودند. آیت‌الله صدر، پس از انقلاب اسلامی ایران با امام خمینی بیعت کرد. جمله مشهور او که گفته بود: «در امام خمینی ذوب شوید؛ همان‌گونه که وی در اسلام ذوب شده است» (FBIS Report, 1985, P.18) نشان از موضع صریح وی در این زمینه دارد. افزون بر این، بسیاری از صاحب‌نظران نقش اندیشه‌پردازی شهید صدر را در نوشتن قانون اساسی ایران یادآوری کرده، از وی به‌عنوان یکی از پدرخوانده‌های فکری قانون اساسی ایران یاد می‌کنند. (Dekmejian, 1985, P.131)

به دنبال تحولات سال ۱۹۷۹، آیت‌الله صدر در شب هفدهم رجب همان سال، از سوی حزب بعث دستگیر شد. با این دستگیری، مردم به خیابان‌ها ریختند و تظاهرات عظیمی را آغاز کردند که بعدها به انتفاضه رجب مشهور شد. حکومت بعث ساعت ۱۰ صبح روز بعد، آیت‌الله صدر را آزاد کرد؛ اما از آنجاکه تمام مجاهدان و مبارزان در اعتراض به این اقدام به خیابان‌ها آمده بودند، بعضی‌ها توانستند با شناسایی نقاط تجمع آنها، برخی از هسته‌های آنان را شناسایی کنند و حمله‌ای گسترده را بر آنان، به‌ویژه رهبران و اعضای حزب الدعوه ترتیب دهند. بسیاری از نیروهای انقلابی در این جریان دستگیر و اعدام شدند. صدر از دوازدهم ژوئن ۱۹۷۹ تا مارس ۱۹۸۰، یعنی یک ماه قبل از شهادتش در منزل خود تحت نظر بود. (ویلی، ۱۳۷۳، ص ۸۴) در همین زمان بود که صدام با کنار زدن البکر، همه اختیارات حزب بعث را در اختیار گرفت و به حاکم مطلق عراق تبدیل شد.

در مارس ۱۹۸۰، ۹۶ نفر از اعضای الدعوه اعدام شدند. در روز آخر همین ماه، قطعنامه ۴۶۱ شورای فرماندهی انقلاب، برای عضویت در حزب الدعوه مجازات مرگ تعیین کرد. (همان، ص ۸۸) گام بعدی حزب حاکم، دستگیری آیت‌الله صدر در اوایل آوریل ۱۹۸۰، و اعدام وحشت‌انگیز وی و خواهرش بنت‌الهدی، در هشتم آوریل همان سال بود. چنان‌که نقل شده است، صدر را مجبور به تماشای صحنه‌های تجاوز به خواهرش کرده، سپس در پیشانی وی میخ فرو کردند. (Nasr, 2006, P.187) هم‌زمان با شهادت محمدباقر صدر، شیخ‌حسین معین، مسئول حزب در داخل عراق نیز به همراه برخی دیگر از شخصیت‌های حزب، اعدام شدند. (ناظمیان، ۱۳۸۱، ص ۴۹)

با کشته شدن آیت‌الله صدر، حزب الدعوه پشتوانه فکری و سیاسی بزرگی را از دست داد و بسیاری از رهبران و کادر اصلی حزب، به ایران و دیگر کشورها مهاجرت کردند تا برای مبارزه مسلحانه با رژیم آماده شوند. اینان در قالب جنگ‌های نامنظم، ضربه‌های سهمگینی را بر پیکر رژیم بعث وارد آوردند. در این

مرحله، رژیم بسیاری از شیعیان را اعدام کرد. ویلی، آمار اعدامیان شیعیان فعال توسط دولت بعثی را در سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۸۰، پانصد نفر ذکر می‌کند. این آمار، آمار رسمی حزب بعث است که در گزارش عفو بین‌الملل به دو برابر می‌رسد. (ویلی، ۱۳۷۳، ص ۹۶) از این تاریخ تا سقوط صدام در سال ۲۰۰۳، جنبش شیعی در کشورهای مختلف فعال بود. فعال‌ترین حوزه این جنبش، ایران بود. تشکیل مجلس اعلای انقلاب اسلامی در ایران و مبارزه مسلحانه با رژیم، یکی از فعالیت‌های اساسی گفتمان شیعی عراق بوده است.

با وجود نقاط مثبت فراوان در گفتمان شیعی، یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف این گفتمان، عدم اعتقاد به کار بر روی نظامیان و نفوذ در ارتش بود. (خرمشاد و نادری، ۱۳۹۰، ص ۱۹۶) و همین امر سبب شد تا حزب نتواند تغییراتی جدی در حوزه مبارزه تمام‌عیار با رژیم به دست آورد؛ چرا که حزب بعث از وجود ارتشی سازمان‌یافته بهره می‌برد و شورش‌ها را با همین ابزار سرکوب می‌کرد.

به‌طور کلی، اجزای اصلی گفتمان شیعی در نظریه لا کلاو و موفه عبارت‌اند از:

۱. نقطه مرکزی (دال برتر): مبارزه با اشغالگری (فاز اول)؛ جهان‌شمولی گفتمان شیعی در مبارزه با کمونیسم و سپس بومی‌گرایی (فاز دوم)؛ و رادیکالیزه شدن و مبارزه تمام‌عیار با حزب بعث (فاز سوم)؛

۲. مفصل‌بندی: اسلام، به‌منابه مکتبی کامل در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی؛

۳. عنصر و وقته: مرجعیت شیعی، به‌منابه نقطه رجوع مستمر؛ عدالت اجتماعی؛ کار بر جوانان و تحصیلکردگان؛ اعتقاد به کار فرهنگی؛ تشکیل احزاب اسلامی در جهت نیل به هدف؛

۴. حوزه گفتمان‌گونگی: عدم اعتقاد به نفوذ در نظامیان و ارتش.

۲. گفتمان چپ کمونیستی

به‌طور کلی، گفتمان چپ را می‌توان در ذیل اندیشه‌های کمونیستی متأثر از اندیشه‌های مارکس و پیروان او، همچنین عملکرد اتحاد جماهیر شوروی در حیطه عمل تعریف کرد. اندیشه‌های چپ، در کشاکش نبردهای ایدئولوژیک گفتمان لیبرالیستی و گفتمان کمونیستی در قرن بیستم، به‌ویژه در فضای جنگ سرد، به کشورهای جهان سوم راه یافتند. در ادامه، به زمینه اجتماعی و نحوه نفوذ این گفتمان در صحنه سیاسی - اجتماعی عراق پرداخته و به تحلیل کلی این گفتمان در چهار دوره می‌پردازیم.

۲-۱. گفتمان چپ، پیش از جنگ جهانی دوم

۲-۱-۱. زمینه سیاسی - اجتماعی شکل‌گیری و نحوه عمل

سرآغاز ورود اندیشه‌های چپ به عراق را می‌توان به اواخر دهه ۱۹۳۰ برگرداند. در این دوره، اتحاد جماهیر شوروی توانسته بود با نفوذ در میان برخی از اعراب، هوادارانی (در حوزه نظر و عمل) برای خود جذب کند.

با وجود روی کار آمدن حکومت پادشاهی فیصل و استقلال ظاهری عراق، سیاست‌های انگلیسی بر عرصه گفتمان سیاسی عراق تسلط داشت؛ اما این گفتمان قدرت، با نقاط مقاومتی همچون گفتمان مذهبی علمای شیعه و نهضت عشایر روبه‌رو بود و از این‌رو، به این نتیجه رسیده بود که باید از راه ایجاد شکاف اعتقادی و فرهنگی، کار خود را به پیش برد. بنابراین، طبیعی بود که انگلیسی‌ها از احزاب غیردینی که ایدئولوژی‌هایی چون ملی‌گرایی و کمونیسم را بین مردم تبلیغ می‌کردند، استقبال کنند و از آنها سود ببرند. شکل‌گیری حزب کمونیست در ایران، به‌ویژه گفتمان روشنفکری‌ای که بر اساس نهضت مشروطه بر ایران حاکم شده بود، از دیگر زمینه‌های پیدایش حزب کمونیست در عراق بود. افزون بر اینها، کمونیسم رفته‌رفته به‌صورت تفکری جهان‌گیر، مرزها را در می‌نوردید و با شعارهای ضد امپریالیستی،

ضد سرمایه‌داری و عدالت اجتماعی خود، به‌ویژه در کشورهای محروم، مستعمره و وابسته، طرف‌دارانی می‌یافت. عراق نیز از این وضعیت مستثنا نبود.

شکل‌گیری دو جریان مخالف اصلاحات اجتماعی، همچنین ملی‌گرایی در عراق، یکی دیگر از زمینه‌های ظهور حزب کمونیست در این کشور بود. این دو جریان، هر کدام توسط یکی از این دو حزب پی‌گیری می‌شد: جماعة الاهالی و جماعة اصحاب الصناعات. (سیف‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۲۱۹)

در چنین فضایی، حزب کمونیسم عراق، در سال ۱۹۳۴ تشکیل شد. این حزب، هر چند هرگز به‌طور رسمی اجازه فعالیت نیافت و فعالیت‌های خود را به‌طور زیرزمینی انجام می‌داد، مدت‌ها یکی از احزاب قوی با طرف‌داران بسیار بود. این حزب، متشکل از هسته‌های مارکسیستی‌ای بود که هر کدام در یکی از شهرهای عراق فعالیت می‌کردند و حزب کمونیست این هسته‌ها را به یکدیگر پیوند می‌داد؛ هر چند که هر یک از این هسته‌ها در شهرهای مختلف فعال بودند و به تبع آن، شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی متفاوتی داشتند.

بنیان‌گذار حزب در عراق، یوسف سلیمان بود که با نام «فهد» شناخته می‌شد. وی پیش‌تر رهبری هسته مارکسیستی بصره و ناصریه را بر عهده داشت. او یک مسیحی بود که در سال ۱۹۰۱ در بغداد زاده شد و با سفر به شوروی، با اصول و مبانی مارکس و لنین آشنایی یافت. (الجمیلی، ۱۳۷۰، ص ۴۴)

۲-۱-۲. رهبری حزب از نظر تا عمل

نگاهی مختصر به هسته مارکسیستی جنوب عراق (منطقه بصره و ناصریه) نشان می‌دهد که این هسته از درون طبقه کارگر نشئت گرفته بود و با کارگران و کشاورزان منطقه، ارتباطی تنگاتنگ داشت. این در حالی بود که هسته بغداد شامل روشنفکران، دانشگاهیان و فرهنگیان بود. افرادی هم که در شوروی دوره دیده بودند، به هسته بغداد تعلق داشتند. در دست گرفتن رهبری این حزب توسط «رفیق فهد»

از افراد هسته جنوب، می‌تواند بیانگر تفوق بحث عمل بر نظر در حزب کمونیست عراق باشد؛ چراکه خاستگاه فهد از هسته‌ای کارگری بود، نه از میان جمعی نظریه‌پرداز و روشنفکر.

هر چند نمی‌توان قاطعانه گفت تشکیلاتی که از مجموعه کارگر و کشاورز (پرولتاریا به بیان مارکسیستی) تشکیل شده، فاقد درک و آگاهی نظری به معنای روشنفکری و دانشگاهی آن است، اما می‌توان گفت که این تشکیلات، به سبب وضعیت طبقاتی خویش و درگیری روزمره با بحران‌های طبقاتی، به‌صورتی واقعی‌تر و عملی‌تر با مسائل روبه‌روست.

برخی از منابع معتقدند، رهبری سلیمان، از همان ابتدای تشکیل حزب در سال ۱۹۳۴ بوده است. برخی دیگر، (الجمیلی، ۱۳۷۰، ص ۴۴) معتقدند شکافی سه ساله از زمان تشکیل حزب تا رهبری وی بوده و در این سه سال، رهبری حزب با هسته بغداد و روشنفکران بوده است.

۳-۱-۲. فعالیت‌های اولیه و نحوه عضوگیری

حزب کمونیست، بلافاصله پس از تأسیس، آغاز به فعالیت کرد. مهم‌ترین فعالیت‌های حزب عبارت بود از: رهبری قیام کشاورزان مسلح در منطقه ناصریه و سوق الشیوخ در سال ۱۹۳۵؛ شرکت در سمینار احزاب کمونیست کشورهای عربی در سال ۱۹۳۵؛ و بنیان‌گذاری نخستین جنبش سندیکای کارگری در سال ۱۹۳۶. در زمینه جذب عضو، حزب از ابتدا با سر دادن شعارهای جذاب در جامعه فقیر، توانست توجه توده‌های فقیر را به خود جلب کند. در این میان، شیعیان و کردها بیشترین درصد جذب‌ها را به خود اختصاص داده بودند.

یافتن یک پوشش سیاسی برای فعالیت و اظهار وجود، سردادن شعارهای ملی‌گرایانه در آغاز فعالیت از سوی حزب، و بالاخره شرایط نامناسب اقتصادی که کردها در آن به سر می‌بردند، علت استقبال کردها از این حزب بود. (ناظمیان، ۱۳۸۱،

ص ۱۲۴) اما طرف‌داری شیعیان از این حزب، علاوه بر گیرایی شعار عدالت اجتماعی که منطبق با اعتقادات شیعی بود، به دو علت باز می‌گشت: نخست، نبود یک حزب قوی اسلامی و شکست نهضت اسلامی در آستانه پادشاهی فیصل، که نمی‌گذاشت شیعیان فعالیت‌های مبارزاتی خود را به‌صورت تشکیلاتی شکل دهند؛ دوم، امکان مقابله با جنبش‌های ملی‌گرایانه اهل تسنن از این طریق. آن‌گونه که فولر و فرانکه معتقدند، در این ایام، بدنه احزاب کمونیست را شیعیان تشکیل می‌دادند:

سیاست ایدئولوژیک، جوانان شیعی تازه‌تحصیل‌کرده و ناراضی را که به طبقات متوسط جامعه تعلق داشتند، به سوی خود جلب کرد. برای این گروه از شیعیان، کمونیسم جذابیت خاصی داشت؛ چرا که ترسیم‌کننده ایدئال‌های عدالت اجتماعی، برابری طبقاتی و توزیع عادلانه ثروت بود. (فولر و فرانکه، ۱۳۸۴، ص ۱۹۹)

از دیگر عوامل محبوبیت حزب، می‌توان به دفاع آن از استقلال فلسطین و حاکمیت عرب‌ها بر آن نام برد. سیاستی که برخلاف خط‌مشی دیگر احزاب کمونیستی اروپایی بود. حزب، با تجزیه فلسطین و حاکمیت صهیونیست‌ها، ولو بر بخشی از آن، مخالف بود. آنها برای بیان روشن چنین عقیده‌ای، تظاهراتی را هم برگزار کردند و به دلیل چنین رویکردی، بین اکثریت مردم عراق محبوبیت یافتند. (سیف‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۲۲۱)

انشقاق در حزب، به دنبال راهیابی برخی از اعضای کمیته مرکزی به رهبری حزب در سال ۱۹۴۲ از رخدادهای دوره اول است. آنان با برگزاری سمیناری با عنوان «بیداری کارگران عراق» و چاپ نشریه ارگان حزب کمونیست عراق، «الشراره» مشهور شدند. اعلام هدف اصلی آنان، یعنی برانداختن شعار دیکتاتوری پرولتاریا و فراخوان به اتخاذ یک راه‌حل مسالمت‌آمیز، موجب نگرانی دیگر کمونیست‌ها شد؛ (ناظمیان، ۱۳۸۱، ص ۱۱۲) اما حزب توانست از طریق مبارزه‌ای فکری

که از اصول مارکسیسم - لنینیسم نشئت گرفته بود، بر این گروه پیروز شود، جای نشریه «الشراره» را با نشریه‌ای تحت عنوان «القاعده» پر کند.

۲-۲. چپ، پس از جنگ جهانی دوم

۲-۲-۱. سرکوب حزب کمونیست و بازآفرینی آن

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، موج طرف‌داری از جنبش کمونیسم در عراق چنان بود که موقعیت پادشاهی عراق و انگلستان در این کشور به خطر افتاد. از این‌رو، کمونیست‌ها هدف حمله‌ای گسترده در سطح کشور قرار گرفتند. رهبران این حزب در سال ۱۹۴۷ بازداشت و در دادگاهی به اعدام محکوم شدند. فشارهای داخلی و خارجی فراوانی به دولت عراق وارد شد تا این حکم اجرا نشود؛ اما در سال ۱۹۴۸، طی دادگاهی، فهد، رهبر حزب و دو تن از اعضای دفتر سیاسی، به اعدام محکوم شدند و در فوریه ۱۹۴۹ برای ایجاد رعب و وحشت در میان مردم، این حکم در میدان‌های اصلی بغداد به اجرا درآمد.

بدین‌سان، تمرکز توجه دولت عراق بر حزب کمونیست از بین رفت و در سایه چنین امری، برخی اعضا به تدریج به سازمان‌دهی مجدد حزب پرداختند. هرچند حزب دوباره پا گرفت، اما به دلیل تصفیه شدیدی که دولت در خصوص افراد باسابقه انجام داده بود، رهبری حزب به دست گروهی بی‌تجربه افتاد که سابقه سیاسی چندانی نداشتند و در موضع‌گیری‌های خود، چشم به احزاب کمونیست اروپایی داشتند و از آنها پیروی می‌کردند. نمونه این تبعیت، در تغییر کامل رویکرد حزب درباره اشغال فلسطین به‌خوبی آشکار بود. برای نمونه، با فشارهای خارجی زیادی که به این حزب وارد شد، به‌ویژه رفت و آمد پیوسته نمایندگان حزب کمونیست فرانسه به عراق، این حزب در نشریه «القاعده» طی مقاله‌ای با عنوان «پرتویی از مسئله فلسطین» رسماً در برابر مسئله اشغال فلسطین تغییر موضع داد و همین مسئله سبب شد حزب پایگاه مردمی خود را تا حد چشمگیری از دست بدهد.

بنابراین، اگر بخواهیم تفاوت عمده گفتمان چپ را در دوره اول و دوم نشان دهیم، می‌توان به اختلاف موضع درباره مسئله فلسطین اشاره کرد.

با شکل‌گیری دوباره حزب کمونیست، خط سیاسی آن تغییر کرد. در این زمان (۱۹۵۲)، حزب با تصویب یک برنامه سیاسی نوین، دو موضع کلی را برای خود برگزید: نخست با تکیه بر شعار «حکومت جمهوری خلق» خواستار پایان دادن به نظام پادشاهی شد؛ دوم، طبق برنامه جدید خود، خواهان دادن حق تعیین سرنوشت به قوم کرد شد. (ناظمیان، ۱۳۸۱، ص ۱۱۵) با اعلام سیاست‌های جدید، حزب دچار انشقاق شد و درگیری‌های درونی آن به مدت چهار سال ادامه یافت. در سال ۱۹۵۵، زمانی که ملی‌گرایان و کمونیست‌ها توانستند اکثریت کرسی‌های مجلس را از آن خود کنند، نوری السعید (نخست وزیر وقت) انتخابات را باطل و آن را تجدید کرد. چنین وضعیتی سبب اتحاد مجدد درونی و تشکیل دومین کنگره حزب کمونیست عراق شد.

در این دوره، دو جریان مخالف در بدنه اصلی حزب شکل گرفت که نقشی سرنوشت‌ساز بر حیات آینده حزب داشت: جریان اول، جریانی راست‌گرا به رهبری عامر عبدالله بود که به پایبندی حزب به اصول بیستمین سمینار حزب کمونیست شوروی و عدم حمایت از قیام مردم اعتقاد داشت؛ جریان دوم به رهبری جمال الحیدری و سلام عادل (دبیر حزب) بود که حزب را ملزم به همکاری و همگامی با مردم می‌دانست و در انتفاضه ۱۹۵۶، نقش مهمی را در بسیج و رهبری گروه‌های مسلح کمونیستی بر عهده داشت.

۳-۲. کمونیسم و جمهوری: رویارویی دو اندیشه

کودتای سرهنگ عبدالکریم قاسم و عبدالسلام عارف در چهاردهم جولای ۱۹۵۸، (Metz, 1988, P.49) آغازگر حیات تازه‌ای در تاریخ نوین عراق، همچنین حزب کمونیست این کشور بود؛ چرا که در این دوره، حزب کمونیست عراق به فعالیت

زیرزمینی خود خاتمه داد و آشکارا به فعالیت و جذب نیرو پرداخت. در این دوران، تا زمانی که عبدالکریم قاسم فضا را برای کمونیست‌ها باز نگه داشته بود، کمونیست‌ها نیز طی بیانیه‌ها، تظاهرات و هر راه دیگری، حکومت قاسم را تأیید می‌کردند. بنابراین، موجی از تبلیغات کمونیستی عراق را فرا گرفت و کمونیست‌ها مناصب حساس و ارزشمندی را در وزارت‌خانه‌های دفاع، آموزش و پرورش و ارشاد به دست آوردند. (ناظمیان، ۱۳۸۱، ص ۱۱۹) آنان در دولت قاسم هرگز موفق به کسب پست وزارت نشدند؛ اما از وزرایی که گرایش‌های کمونیستی آشکاری داشتند، به شدت حمایت می‌کردند.

در آغاز حکومت قاسم، حزب بعث برای رسیدن به حکومت، با وی رقابت می‌کرد و برای رسیدن به این هدف، شعار «الوحدة الفوریة» را مطرح ساخت. بر اساس این شعار، عراق می‌بایست با مصر و سوریه متحد می‌شد و جمهوری متحد عربی را تشکیل می‌داد. حزب بعث با طرح چنین شعاری می‌توانست قاسم و کمونیست‌ها را از میان بردارد و راهی برای دستیابی به حکومت باز کند. از این رو، کمونیست‌ها در مقابل حزب بعث، متحد ناخواسته قاسم شمرده می‌شدند.

موفقیت‌های حزب کمونیست در این میان عبارت بودند از: نشریه «اتحاد الشعب»، ارگان رسمی حزب، که عبدالسلام عارف به شدت با آن مخالف بود، کسب اجازه فعالیت برای سندیکاهای کارگری که در بسیاری از روستاهای عراق وجود داشتند؛ و تصویب قانون اصلاحات ارضی. در حوزه سیاست خارجی، مهم‌ترین دستاورد مشترک آنان و قاسم، خروج عراق از «پیمان بغداد» بود. (Farouk-Sluglett and Sluglett, 2001, P.50)

حمایت قاسم و حزب کمونیست از یکدیگر و اتحاد آنها در برابر حزب بعث، امیدهای این حزب را از بین برد و سرانجام عبدالکریم قاسم توانست عبدالسلام عارف، رهبر حزب بعث را (که نماینده گفتمان ملی‌گرای ناصریستی و نماد گفتمان

بعث بود) دستگیر کند. (زیبیدی، ۲۰۰۷م، ص ۳۸۷) بنابراین، در خلأ موجود، حزب کمونیست به بزرگ‌ترین نیروی تشکیلاتی در عراق آن روز تبدیل شد.

۴-۲. افول گفتمان چپ

حزب کمونیست پس از به قدرت رسیدن، دست به سه اقدام کلی زد: ابتدا با اسلام‌گرایان و احزاب اسلامی به شدت به مقابله برخاست؛ دوم، به مبارزه‌ای سرسختانه و خونین با حزب بعث پرداخت؛ و سومین اقدام حزب، تحت فشار گذاشتن قاسم به منظور دادن پست وزارت به کمونیست‌ها بود. در این مرحله بود که قاسم از قدرت یافتن کمونیست‌ها احساس ناامنی کرد و رفته‌رفته گام‌هایی در جهت مقابله با این حزب برداشت. او در سخنرانی خود به مناسب روز جهانی کارگر (۱۹۵۹) اعلام کرد که حزب کمونیست حق فعالیت در میان نیروهای مسلح را ندارد و بدین‌سان، هجوم خود را بر ضد کمونیست‌ها آغاز کرد. نخستین گام قاسم برای کوبیدن کمونیست‌ها، بازگذاشتن دست بعثی‌ها و نیروهای طرفدار عبدالسلام عارف برای سرکوبی هواداران حزب کمونیست و دموکرات‌ها بود. او تلاش کرد تا همه کمونیست‌ها و به‌طور کلی نیروهای چپ را از ارتش اخراج کند و هسته‌های مقاومت ملی وابسته به حزب کمونیست را از بین ببرد. (ناظمیان، ۱۳۸۱، ص ۱۲۳) این اقدامات، در کنار سرکوب قیام‌های مسلحانه کمونیست‌ها، به‌اضافه تبعید رهبران حزب به شوروی، سبب شد تا حزب رسماً خود را به حکومت قاسم تسلیم کند.

بدین ترتیب، حزب کمونیست عراق که یکی از فعال‌ترین احزاب کمونیستی در کشورهای عربی به شمار می‌آمد، با وجود طرفداران بسیاری که در آغاز به دست آورده بود، رفته‌رفته ضعیف شد و سرانجام در دوران حکومت بعثی‌ها رو به افول گذاشت. مهم‌ترین دلایل این امر بدین شرح است:

۱. اعدام بسیاری از افراد کادر رهبری و اعضای کمیته مرکزی حزب به‌دست

بعثی‌ها؛

۲. ظهور دوبارهٔ گفتمان‌های اسلام‌گرا، همچون الدعوه و جماعة العلماء از دههٔ چهل به بعد؛
۳. اعمال خشونت‌های بسیار در دوران قاسم توسط حزب، و در نتیجه، کم شدن وجههٔ مردمی آن؛
۴. انشعابات متعدد درونی؛
۵. همکاری با حزب بعث، و پاسخ مثبت حزب به بعثی‌ها برای همکاری. در چهارچوب نظری تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه، اجزای اصلی گفتمان چپ را می‌توان این‌گونه تبیین کرد:
 ۱. نقطهٔ مرکزی (دال برتر): شعار عدالت اجتماعی؛
 ۲. مفصل‌بندی: سرنگونی حکومت پادشاهی در دورهٔ اول، و مبارزه با بعثی‌ها در دورهٔ حکومت جمهوری؛
 ۳. عنصر و وقته: مبارزهٔ مداوم و مستمر؛ سکولاریسم و دنیاگرایی در اندیشه؛ دیکتاتوری پرولتاریا؛ حمایت از آرمان فلسطین (در دورهٔ قبل از جنگ جهانی دوم)؛ و برپایی حکومت جمهوری خلق در دوران پس از آن؛
 ۴. حوزهٔ گفتمان‌گونگی: فراخوان برای راه‌حل مسالمت‌آمیز در صحنهٔ سیاسی - اجتماعی عراق.

۳. گفتمان کرد

کردها حدود پنج میلیون نفر از جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند و افزون بر تعلق به قومیتی دیگر، اکثریت آنان از لحاظ مذهبی نیز متفاوت‌اند. ۷۵ درصد از آنان سنی، ۱۵ درصد شیعه و ۱۰ درصد دیگر متعلق به ادیان باستانی، همچون زرتشتی‌اند که به آنها یزیدی (ایزدی) می‌گویند. (Anderson & Stansfield, 2004, P.159) پراکندگی عمدهٔ کردها، در مناطق کوهستانی شمال شرقی عراق است و سلیمانیه،

هسته مرکزی آنها را تشکیل می‌دهد. مهاجرت‌های فراوان کردها در دهه‌های اخیر از کوهستان‌ها به سوی دشت‌ها، آنها را به شهرنشینی سوق داده است. کردهای شهرنشین، جمعیت کوچک، اما رو به تزاید کردها را تشکیل می‌دهند که عمدتاً در شهر سلیمانیه، حلبچه، اربیل و کرکوک سکونت دارند. آنان در شهر اربیل اکثریت مشخصی را تشکیل داده‌اند و در شهر کرکوک میزان قابل توجهی از جمعیت را دارا هستند. (Lawless, 1972, P. 103)

چنان‌که فب‌مار می‌نویسد، کردها ثابت کرده‌اند که مشکل می‌توان آنها را جزئی از جامعه عراق به شمار آورد و این، به موقعیت جغرافیایی کوهستانی صعب‌العبور، و هویت زبانی و فرهنگی‌شان در طول تاریخ برمی‌گردد. (مار، ۱۳۸۰، ص ۲۹-۳۰)

در ادامه به بررسی این گفتمان در سه دوره تاریخی می‌پردازیم.

۳-۱. کردها، از جنگ جهانی اول تا کودتای قاسم

۳-۱-۱. گفتمان کرد و انگلیسی‌ها: در سال ۱۹۱۴، هنگامی که انگلستان به عراق حمله کرد، فرماندهی سلیمانیه با یک کرد عراقی به نام «شیخ محمود» بود. انگلستان با هدف جداکردن کردستان عراق از عثمانی، از کردها حمایت می‌کرد. در بیستم ماه مه ۱۹۱۹، نماینده انگلستان در عراق، برای سلیمانیه حاکمی انتخاب کرد تا جانشین شیخ محمود شود. این اقدام، اعتراض کردهای عراقی را برانگیخت و باعث هجوم آنان به اردوگاه انگلیسی‌ها و دستگیری چند تن از افسران انگلیسی شد. بدین ترتیب، نیروهای انگلیسی در منطقه کرکوک با کردها وارد جنگ شدند.

در این جنگ، شیخ محمود زخمی شد و به اسارت انگلیسی‌ها درآمد. وی در آغاز به اعدام محکوم شد؛ اما اندکی بعد به ده سال زندان محکوم، و پس از چندی به کشور هندوستان تبعید گردید. در مدتی که شیخ محمود در هندوستان بود، برادرش شیخ قادر جانشینی او را بر عهده داشت. به دنبال مبارزات فراوان کردها، انگلستان

مجبور شد در سال ۱۹۲۲ شیخ محمود را آزاد کرده، بی‌درنگ پست ریاست مجلس محلی سلیمانیه را به او بسپارد.

در فاصله این سال‌ها تا سال ۱۹۳۱، نبردهای فراوانی بین انگلستان و کردهای عراقی در گرفت. طی این نبردها، همواره معاهداتی بین این دو گروه به امضا می‌رسید. طبق این معاهدات، حق حکومت مستقل به کردهای عراق اعطا می‌شد و آنها می‌توانستند زبان رسمی خود را در معاملات رسمی به کار برند؛ اما اجرانشدن عهدنامه‌ها، مبنایی برای مبارزات و درگیری‌های بعدی بود. سرانجام در سال ۱۹۳۱، به دنبال هجوم سخت نیروهای ملک فیصل، شیخ محمود خود را تسلیم کرد و حکومت عراق او را به مناطق جنوبی تبعید نمود و او تا سال ۱۹۴۱ در تبعید به سر برد. (ناظمیان، ۱۳۸۱، ص ۲۲۸)

۲-۱-۳. رهبران کرد: شیخ محمود، نخستین رهبر کردهای عراقی بود. پس از تبعید او، افراد دیگری مبارزات کردها را رهبری کردند. یکی از این رهبران، شیخ احمد بارزانی برادر ملامصطفی بارزانی بود. شیخ احمد، مبارزه خود را در سال ۱۹۳۱ در مناطق کردنشین آغاز کرد؛ اما در سال ۱۹۳۲ خود را به نیروهای مرزی ترکیه تسلیم نمود. هواداران او تا یک سال پس از آن، با نیروهای حکومتی در مبارزه به سر می‌بردند. در سال ۱۹۳۳، برادران شیخ احمد و برخی یاران او نیز تسلیم شدند و رهبری مبارزه را خلیل خوشوی بر عهده گرفت. وی مبارزات برضد حکومت عراق را تا جایی پیش برد که بارزانی از تبعید گریخت و به مبارزان پیوست و دوباره رهبری کردها را بر عهده گرفت. خوشوی در سال ۱۹۳۶ کشته شد و بارزانی به کوه‌های بین مرز عراق و ترکیه گریخت. وی مدتی را در آنجا ماند؛ سپس به سلیمانیه بازگشت و به اقامت اجباری در آنجا محکوم شد. این وضعیت تا سال ۱۹۴۳ ادامه داشت.

رهبری کردهای عراق پس از این واقعه، با ملامصطفی بارزانی و پس از مرگ وی، با پسرانش بود؛ تا آنکه احزاب مختلفی شکل گرفتند و رهبری هر حزب به‌طور

جداگانه مشخص شد. این احزاب اغلب با یکدیگر اتحاد نداشتند و درگیری‌های بسیاری بین آنها صورت می‌گرفت.

۳-۱-۳. خاستگاه جغرافیای گروه‌های کرد: شیخ‌محمود و بارزانی، پایه‌گذاران دو گروه اصلی کردها بودند. شیخ‌محمود الحفید، از پیروان مذهب قادریه بود. (قادریه یکی از فرقه‌های طریقت تصوف است که بنیان‌گذار آن شیخ‌عبدالقادر گیلانی است) قیام و مبارزات شیخ‌محمود و دیگر رهبران پیرو مذهب قادریه، بیشتر در شهرها متمرکز بود و مرکز قدرت آنان نیز شهر سلیمانیه عراق به شمار می‌رفت. نیروهای انسانی آنها نیز بیشتر از شهرهای بزرگ تأمین می‌شد و قیامشان ویژگی ملی و آزادی‌بخش داشت. قیام شیخ‌محمود در سلیمانیه که به «انتفاضه سلیمانیه» مشهور است، یکی از برگ‌های زرین و درخشان مبارزات کردهای عراق در برابر اشغالگران انگلیس به شمار می‌آید.

ملاصطفی بارزانی و پسرانش، پیرو مذهب نقشبندیه‌اند. (خواجه محمد بهاءالدین نقشبند از صوفیان قرن هشتم و مؤسس این فرقه است) عشیره بارزانی که مورد حمایت عشایر شیروانی، دولومری، مزوری، به‌روزی، نزاری، که‌ردی و هرکی‌بنه‌جی بود، از دهه سی به بعد، یعنی پس از افول ستاره شیخ‌محمود، مبارزات چشمگیری را برضد رژیم سلطنتی حاکم بر عراق آغاز کردند. قیام بارزانی‌ها، برخلاف قیام شیخ‌محمود و پیروان طریقه قادریه، قبیله‌ای و عشیره‌ای بود و در روستاها پایگاه داشت و مبارزان آن را که «پیشمرگه» نامیده می‌شدند، روستاییان تشکیل می‌دادند. (ناظمیان، ۱۳۸۱، ص ۲۳۷)

۳-۲. گفتمان کرد و رژیم‌های انقلابی

۳-۲-۱. کردها و قاسم: عبدالکریم قاسم در چهاردهم ژوئیه سال ۱۹۵۸، رهبری کودتایی برضد نظام پادشاهی را بر عهده گرفت که بعدها به «انقلاب ملی» معروف شد. طی این کودتا، حکومت سلطنتی واژگون و نظام جمهوری جای‌گزین شد. کردها

به دو دلیل از حرکت قاسم حمایت می‌کردند: نخست به دلیل قانون اساسی موقتی که رژیم وضع کرده و در آن به حق شرکت کردها در نظام جدید تصریح شده بود؛ دوم، مخالفت قاسم با پیمان بغداد، که بیشتر کردها آن را به‌منزله مکانیسم حفظ جمعیت کرد در ایالت‌های عضو قلمداد می‌کردند. (مار، ۱۳۸۰، ص ۲۷۱)

۱۳ سال پیش از این اتفاق، ملامصطفی بارزانی که در مبارزه با ارتش پادشاهی عراق، عرصه را تنگ یافته بود، در اکتبر سال ۱۹۴۵ به ایران گریخت و در آنجا به فرماندهی نیروی نظامی حکومت مستقل مهاباد دموکراتیک - که رهبری آن را قاضی محمد بر عهده داشت - رسیده بود. (این جمهوری در سال ۱۹۴۶ اعلام استقلال کرد) با پایان جنگ جهانی دوم و با خروج روس‌ها از ایران و سقوط جمهوری مهاباد، بارزانی به عراق برگشت و برخی از یارانش دستگیر و اعدام شدند. (ناظمیان، ۱۳۸۱، ص ۲۳۳) وی که حلقه محاصره‌اش توسط ایران و عراق هر روز تنگ‌تر می‌شد، از طریق مناطق مرزی ترکیه و ایران به شوروی رفت و ایام تبعیدی دوازده ساله را در آنجا آغاز کرد. (Kinnane, 1964, P.69) ملامصطفی بارزانی به همراه هزار رزمنده کرد، یازده سال در جنوب شوروی اقامت داشت و در آنجا به درجه ژنرال نایل شد. (ناظمیان، ۱۳۸۱، ص ۲۳۳)

با کودتای قاسم، بارزانی و صدها نفر از فعالان کرد، در اکتبر ۱۹۵۸ به عراق بازگشتند و فعالیت‌های سیاسی خود را از سر گرفتند. ملامصطفی، به‌عنوان مهمان دولت، در کاخی که سه ماه پیش از آن نوری السعید، نخست‌وزیر وقت عراق، در آن زندگی می‌کرد، اقامت گزید. (مار، ۱۳۸۰، ص ۲۷۱) قاسم، افزون بر اجازه بازگشت به بارزانی‌ها، به حزب دموکرات کردستان اجازه فعالیت و به نشریات آنها مجوز انتشار داد. بسیاری از کردها در مناصب مهم و بالای سازمان‌ها و ادارات دولتی، به‌ویژه در منطقه کردستان مشغول به کار شدند. در دولت وی، حتی وزیر کرد نیز وجود داشت. (زیبیدی، ۲۰۰۷، ص ۵۶۶)

روابط گرم کردها و قاسم دیری نپایید و دشمنی میان قاسم و بارزانی که به یکدیگر به چشم تهدید می‌نگریستند، آغاز شد. کردها قاسم را متهم کردند که به وعده خود مبنی بر اعطای حقوق آنان وفا نکرده و به بهانه‌های مختلف از قبول آن شانه خالی می‌کند. پاسخ منفی قاسم به هیئتی از رؤسای عشایر کرد، که ملامصطفی آن را به بغداد فرستاده بود تا از او بخواهند مالیاتی را که پیش از آن بر زمین‌های کشاورزی بسته بود، لغو کند، همچنین کشته شدن یکی از مقامات کرد حامی عبدالکریم قاسم در پاییز ۱۹۵۹، دو اتفاق دیگری بودند که به این بدبینی دوطرفه دامن زدند. از نظر رژیم، دست بارزانی و هوادارانش در پشت این ترور بود.

اگرچه هنوز برخی از قبایل کرد (مانند الزیباریین، الریکانیین، الصوفیه و البرادوست) همچنان با قاسم همکاری و از آن حمایت می‌کردند و بارزانی با آنها بر سر این موضوع درگیری داشت، اما بارزانی در فوریه ۱۹۶۱، پس از بازگشت از سفر شوروی، ضمن درگیری سخت با کردهای طرفدار رژیم، به قاسم اولتیماتوم داد و خواستار پایان دادن به حاکمیت مستبدانه و خودمختاری رسمی کردها و آزادی‌های دموکراتیک آنان شد. (مار، ۱۳۸۰، ص ۲۷۳)

این، سرآغاز جنگی خونین میان قاسم و کردها بود. قاسم در سپتامبر ۱۹۶۱ ارتش را به جنگ با کردها فرستاد و دهکده بارزان را بمباران کرد. او همچنین حزب دموکراتیک کرد را در بغداد منحل کرد. (همان، ص ۲۷۴) این عمل سرآغاز اتحاد کردها در برابر قاسم، و شدت یافتن نزاعی بود که تا پایان حکومت قاسم، و پس از آن، در زمان عارف نیز ادامه یافت.

۲-۲-۳. گفتمان کرد و حزب بعث: با شروع حکومت حزب بعث در سال ۱۹۶۸،

دوره‌ای جدید از حیات سیاسی کردها آغاز شد. رژیم در ابتدا با صدور بیانیه‌هایی سعی کرد تا نظر موافق کردها را جلب کند؛ چرا که شورش آنان، رژیم را در اجرای هدف‌هایش با مشکل روبه‌رو می‌کرد. جلال طالبانی و گروهش که از حزب دموکرات

کردستان منشعب شده بودند، با رژیم بعث هم‌پیمان شدند. بارزانی نیز در ابتدا از رژیم بعث حمایت می‌کرد؛ اما اندکی بعد شورش خود را از سر گرفت. این شورش‌ها به نفع بعثی‌ها نبود؛ از این رو، تصمیم گرفتند با کردها وارد مذاکره شوند. طی این مذاکره که بین ملامصطفی بارزانی به نمایندگی از کردها و صدام حسین، معاون رئیس‌جمهور، به نمایندگی بعثی‌ها صورت گرفت، بیانیه‌ای سیزده ماده‌ای از سوی شورای انقلاب منتشر شد که به اعلامیه یازدهم مارس ۱۹۷۰ مشهور شد. اگرچه این توافق که هر دو طرف درباره آن ادعای پیروزی کردند، از همان ابتدا بحث‌برانگیز بود؛ اما به استحکام حاکمیت حزب بعث کمک کرد و به رژیم اجازه داد تا نیروهایش را در دیگر جبهه‌ها متمرکز کند. بسیاری از افراد درون حزب احساس می‌کردند بهای پرداخت‌شده بسیار سنگین بوده است. از سوی دیگر، بسیاری از کردها نیز انتقاد می‌کردند که این توافق در اعلام خودمختاری فوری و تعیین ساختارهای دولت آینده‌ای که قرار بود در شمال تشکیل شود و نیز قدرت‌هایی که قرار بود در اختیار آنها گذاشته شود، موفق نبوده است. (همان، ص ۳۳۴-۳۳۵)

۳-۲-۳. طرح خودمختاری و قرارداد الجزایر: طبق بیانیه یادشده، رژیم بعث موظف بود تا سال ۱۹۷۴ به کردها خودمختاری اعطا کند که در عمل چنین نشد. در اواخر سال ۱۹۷۳ ملامصطفی بارزانی طرحی را که برای خودمختاری کردستان آماده کرده بود، به رژیم عراق ارائه داد تا درباره آن بحث شود؛ اما رژیم بعث طرح و گفت‌وگو در این زمینه را رد کرد و خود زیر نظر مستقیم صدام حسین، طرحی را آماده ساخت و بی‌آنکه به انتقادات و پیشنهادهای کردها در این زمینه توجه کند، در مارس ۱۹۷۴ آن را به‌عنوان طرح خودمختاری منطقه کردستان عراق اعلام کرد. کردها این طرح را نپذیرفتند و در نتیجه، بیانیه یازدهم مارس شکست خورد و جنگ مجدداً آغاز شد. (ناظمیان، ۱۳۸۱، ص ۲۴۶)

در این جنگ، توازن نیرو به نفع رژیم بعث بود و آنها به مدد حملات هوایی متعدد توانستند کردها را عقب برانند و کنترل بسیاری از مناطق کردنشین را در دست بگیرند. در این زمان، ایران به نفع بارزانی، به دخالت در امور پرداخت و روابط بین دو کشور ایران و عراق به تیرگی گرایید. در این میان، سران برخی از کشورهای عربی مانند اردن، الجزایر و مصر، میان ایران و عراق میانجیگری کردند. در نتیجه در کنفرانس اوپک، سران ایران و عراق به توافق‌نامه‌ای دست یافتند که به قرارداد ۱۹۷۵ معروف است. این توافق‌نامه که به جنگ بین کردها و دولت عراق پایان می‌داد، در حقیقت، اعلام فروپاشی جنبش کردستان عراق به رهبری ملامصطفی بارزانی بود. بسیاری از مبارزان کرد، سلاح خود را به نیروهای دولتی تحویل دادند و برخی از رهبران جنبش به کشورهای دیگر پناه بردند. ملامصطفی بارزانی، رهبر حزب دموکرات کردستان عراق و در حقیقت رهبر جنبش اکراد، به همراه فرزندان و جمعی از هوادارانش، چند روز پس از امضای قرارداد الجزایر، به دعوت شاه به ایران آمد و در ویلایی واقع در عظیمیه کرج اقامت گزید. (همان، ص ۲۴۹)

۳-۲-۴. **کردها و جنگ ایران و عراق:** با وقوع انقلاب اسلامی و حمله صدام به ایران، مبارزات قدیمی کردها با حکومت عراق وارد فاز جدیدی شد؛ چراکه کردها به شدت به حکومت ایران نزدیک بودند. در میان کردها، بیشترین خطر از سوی مخالفان مسلح حزب دموکراتیک کرد (برادران بارزانی) و اتحاد فعال نظامی این حزب با ایران بود. اوج فعالیت کردها، حمله مشترک با ایرانیان به پنجوین در اکتبر و نوامبر ۱۹۸۳ بود که برای ایجاد پایگاهی برای یک رژیم کرد طرفدار ایران طراحی شده بود. (مار، ۱۳۸۰، ص ۴۵۱)

این اتحاد، صدام را بر آن داشت تا برای برقراری توازن در نیروهای کرد، خود را به اتحادیه میهنی کردستان و جلال طالبانی نزدیک کند. در ژانویه ۱۹۸۴، مذاکراتی بین این حزب و بعثی‌ها صورت گرفت و رژیم، افزون بر قول استقلال داخلی

بی‌قید و شرط، بودجه‌ای را نیز برای کردها تصویب کرد. بعضی‌ها همچنین شاخه نظامی اتحادیه میهنی را به تبدیل شدن به ارتش تشویق کردند و مجوز استفاده از سلاح را نیز به آنها دادند. (همان، ص ۴۵۲) این اقدام به زیان بارزانی‌ها و ایران بود و عملاً تغییر موازنه قدرت را در شمال عراق به نفع حکومت مرکزی تغییر داد. با وجود این، روابط طالبانی و حکومت مرکزی عراق در سال ۱۹۸۵ به سردی گرایید و این سردی تا سال ۱۹۹۱ ادامه یافت.

از دیگر اتفاقات مهم در این دوره، مسئله نسل‌کشی کردها توسط رژیم صدام بود که به عملیات انفال نیز مشهور شد. در طی این عملیات هفت ماهه، از فوریه تا سپتامبر ۱۹۸۸، که تنها در استان‌های کرکوک، دیاله، نینوا و صلاح‌الدین اجرا شد، بیش از سه هزار روستا نابود شد و بیش از ۱۸۲/۰۰۰ نفر مردم بی‌دفاع توسط ارتش و مأموران استخبارات عراق به قتل رسیدند. در همین راستا، شهرهای حلبچه، طویلا، خورمال، سیدصادق، پنجوین، قلعه دیزه، سنگ‌سر، جوارتا، قلاچولان و ماهوت نیز کاملاً ویران و از سکنه خالی شدند. بمباران شیمیایی مردم حلبچه، یکی از مشهورترین این عملیات‌ها بود. (Mcdowall, 2007, P.357-360)

۳-۳ کردها از ۱۹۹۱ تا سقوط صدام: در دوم آگوست ۱۹۹۰، صدام با این ادعا که کویت استان نوزدهم عراق است، به این کشور حمله کرد. کویت که تا دو سال پیش از آن، متحدی تمام‌عیار برای عراق در جنگ با ایران بود و کمک‌های مالی و سیاسی بسیار زیادی به منظور جلوگیری از رشد و نفوذ انقلاب اسلامی ایران به کشورهای حاشیه خلیج فارس، در اختیار صدام قرار داده بود، (Khaduri and Ghareeb, 1997, P.3) اکنون خود قربانی سیاست‌های جاه‌طلبانه صدام شده بود. پس از آن، نیروهای ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا به عراق حمله کردند و پس از ۴۵ روز بمباران شدید زیرساخت‌های عراق، صدام ناچار به عقب‌نشینی از کویت و پذیرش شروط قطعنامه‌های سازمان ملل شد. (Munro, 2006, P.1-14)

پس از شکست صدام از نیروهای ائتلاف، چهارده استان عراق از کنترل حکومت مرکزی خارج شدند و انتفاضه مردمی در جنوب (شیعیان) و شمال عراق (کردها) آغاز گردید که با سرکوب شدید رژیم مواجه شد و بیش از پانصد هزار نفر در جریان آن قربانی شدند. با شکست شورش شیعیان و کردها و عدم حمایت آمریکا از این شورش‌ها، برخلاف وعده‌هایی که داده بود، صدام برای سیزده سال دیگر حکومت خود را در شرایطی تثبیت کرد که با تحریم و مجازات‌های سازمان ملل همراه بود و در طی این تحریم‌ها، بیش از یک میلیون کودک عراقی جان باختند. (زیبیدی، ۲۰۰۷، ص ۲۹۸) شورای امنیت سازمان ملل، پس از صدور قطعنامه ۶۸۸ مبنی بر محکومیت عراق در سرکوب غیرنظامیان، به‌ویژه در مناطق کردنشین، کردستان را منطقه امن اعلام نمود و با انجام عملیات تأمین آسایش (opc)، این منطقه را به منطقه پرواز ممنوع تبدیل کرد. (Yildiz, 2004, P.37)

در سال ۱۹۹۲، دو حزب رقیب کردستان عراق (حزب دموکرت کردستان و اتحادیه میهنی کردستان) با برگزاری انتخابات، اقدام به تشکیل مجلس ملی کردستان نمودند. در این انتخابات، حزب دموکرات کردستان عراق پیروز شد و به تشکیل دولت منطقه‌ای کردستان (KRG) اهتمام ورزید. (Ibid, P.44-48) این دولت، از آنجاکه تهدیدی برای ثبات منطقه شمرده می‌شد، از نظر بین‌المللی به‌عنوان دولت مستقل به رسمیت شناخته نشد؛ چرا که عراق هنوز دولت ملی قانونی در مجامع بین‌المللی بود و ترکیه نیز تهدید کرده بود که در صورت اعلام استقلال کردها در کردستان، مداخله نظامی می‌کند.

در سال ۱۹۹۴، جنگ داخلی عظیمی بین دو حزب کرد در گرفت و این جنگ با ورود ایران، ترکیه، سوریه، دولت مرکزی عراق و آمریکا، ابعاد عظیمی یافت. اگرچه اختلافات بین این دو با موافقت‌نامه واشنگتن خاتمه یافت، اما اختلافات این دو حزب در صحنه سیاسی کردستان، همچنان تا سقوط صدام ادامه یافت.

- بر طبق نظریهٔ لاکلا و موفه، اجزای اصلی گفتمان کرد را می‌توان این‌گونه تبیین کرد:
۱. نقطهٔ مرکزی (دال برتر): قبیله‌گرایی کردی (پیش از ۱۹۹۱) و ملت‌گرایی کرد (پس از ۱۹۹۱)؛
 ۲. مفصل‌بندی: مبارزه با حکومت (به‌استثنای اوایل دورهٔ قاسم) و استقلال کردها از دولت مرکزی؛
 ۳. عنصر و وقته: خودمختاری کردستان؛ ائتلاف‌های داخلی و منطقه‌ای؛ و منافع قومیت کرد؛
 ۴. حوزهٔ گفتمان‌گونگی: اتحاد فراگیر.

۴. گفتمان ملی‌گرایی

شناخت گفتمان ملی‌گرایی عراق که متشکل از مجموعه‌ای از اندیشه‌های لیبرالی است، پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی و در خلأ به وجود آمده پس از آن امکان رشد و گسترش یافت و می‌توان آن را در چهارچوب پاسخ به بحران به وجود آمده در جهان اسلام، با ارائهٔ راهکار وحدت عربی ارزیابی کرد. اگرچه گفتمان ملی‌گرایی لیبرال نتوانست آن‌گونه که بر سوریه، مصر و اردن تأثیر گذاشت، تأثیرگذاری حکومتی بر عراق داشته باشد، اما از آنجاکه بر گزاره‌های تفکری خاص خود استوار بود، توانست در تحولات بعدی عراق نقش بسزایی ایفا کند. در ادامه، این گفتمان را در دو دورهٔ زمانی و با تأکید بر تجربهٔ عراق بررسی می‌کنیم:

۴-۱ گفتمان ملی‌گرایی پیشااسرائیل: گفتمان ناسیونالیستی در دههٔ دوم قرن بیستم را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ناسیونالیسم خاندانی و ناسیونالیسم لیبرالی. نوع اول را می‌توان در عربستان سعودی دید. این ناسیونالیسم را که بر احساسات خویشاوندی و وفاداری شخصی استوار بود، مشکل می‌توان در معنای مدرن آن ناسیونالیسم تلقی کرد. نوع دوم ناسیونالیسم - که مورد بحث ماست - همان پدیده‌ای است که تحت

تأثیر افکار لیبرال کلاسیک غربی به وجود آمد و بر حداکثر کردن آزادی فردی به‌منزله نیروی محرکه سازمان سیاسی، اعتقاد به اصول دموکراتیک غربی، و الگوبرداری از نهادهای غربی استوار بود.

کنستانتین زریق سوری و عبدالرحمن البزاز عراقی را پدران این جنبش فکری در جهان عرب می‌دانند. این دو در اواخر دهه بیست و اوایل دهه سی، به‌ترتیب در ایالات متحده و انگلیس تحصیل می‌کردند؛ از این‌رو، به‌شدت تحت تأثیر تفکر لیبرال کلاسیک غربی قرار داشتند و نوشته‌های سیاسی‌شان حاکی از کوشش آنان برای تطبیق شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی گذشته و حال جامعه عرب با هنجارهای سیاسی غرب، و رشد آشکار مادی و تکنیکی غرب بود. البزاز که در دانشگاه لندن حقوق خوانده بود، در سال ۱۹۳۹ به عراق بازگشت و ابتدا به‌عنوان آموزگار و تئوریسین، و سپس در مقام دیپلمات و سیاست‌گذار، به گسترش اندیشه‌های خود درباره ناسیونالیسم عرب بر حسب چشم‌انداز انسان‌گرایانه آزادی فرد در چهارچوب پیشرفت اجتماعی تکاملی پرداخت. (اسماعیل، ۱۳۶۹، ص ۳-۶)

سازگاری اسلام و ناسیونالیسم عربی، کانون اصلی نوشته‌های البزاز است. وی برخلاف زریق، مسلمان بود و از این‌رو، با استفاده از زبان عربی (زبان قرآن) و پیامبر اسلام (که عرب بود)، سعی در طرح مفهوم ملت عرب به‌عنوان کانون جماعت اسلامی نمود. از نظر البزاز، اعراب از طریق اسلام سهم خود را در تاریخ ایفا نمودند. (Hourani, 1962, P.309) از این‌رو، میان ناسیونالیسم عرب و اسلام هیچ‌گونه مخالفتی وجود ندارد. عقیده وحدت ذاتی ناسیونالیسم عرب و اسلام، از نظر البزاز از چهار اصل ناسیونالیسم عرب نشئت می‌پذیرد: زبان؛ تاریخ؛ ادبیات؛ و عادات و صفات. او این چهار اصل را به یک خاستگاه اصلی (زبان) کاهش داد و کوشید در تعیین هویت عرب، چندان بر نقش دین تأکید نکند. وی معیار اصلی ملیت عربی را توانایی شرکت در فرهنگ عرب - که زبان عنصر ضروری آن بود - اعلام نمود. (اسماعیل، ۱۳۶۹، ص ۷)

ناظمیان در کتاب **تاریخ سیاسی معاصر عراق**، بروز اندیشه ناسیونالیستی را در نتیجه دو اتفاق می‌داند: یکی انقلاب اسلامی مصر و ترکیه، و دیگری استعمار انگلیس و اهدافی که این کشور در عراق دنبال می‌کرد. او معتقد است، انگلیس برای رسیدن به اهدافش در عراق، با مبارزات دینی و مذهبی روبه‌رو بود و به این دلیل از گفتمان ملی‌گرایی که می‌توانست گفتمان مذهبی را تحت‌الشعاع قرار دهد، حمایت می‌کرد. ملی‌گرایی در مصر و ترکیه نیز تأثیرات فراوانی بر شکل‌گیری احزاب ناسیونالیست در عراق داشت. در واقع، نخستین احزاب ملی‌گرایی که در عراق تشکیل شدند، شعبه‌هایی از احزاب ملی‌گرای مصر و ترکیه بودند. برای نمونه، نخستین حزب ملی عراق، در سال ۱۹۰۸ تأسیس شد که «جمعیت اتحاد و ترقی» نام داشت و شعبه‌ای از حزب مشهور «جمعیت اتحاد و ترقی» ترکیه بود. (ناظمیان، ۱۳۸۱، ص ۱۰)

به‌طور کلی، اگر بخواهیم ویژگی‌های بارز گفتمان دوران پیشاسرائیل ناسیونالیسم لیبرال عربی را مشخص کنیم، می‌توانیم آرمان رشد و وحدت فرهنگی اعراب را نام ببریم؛ مفاهیمی که در دوره پسااسرائیلی عوض شد؛ چراکه واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی خود را بر نظریات لیبرال تحمیل نمود. این ویژگی را به‌خوبی می‌توان در تعریف البزاز از ناسیونالیسم خلاصه کرد: «ناسیونالیسم عبارت است از داشتن تعلق مؤثر، از راه احساس و اعتقاد، به گروهی که افرادش مانند هم می‌اندیشند؛ به احساسات یکدیگر پاسخ می‌دهند؛ و بر هدف‌های مشترک خاصی نظر دارند که می‌خواهند از راه‌های سیاسی خاص خودشان به آنها دست یابند. ناسیونالیسم، بیانگر تعلق داشتن به مردم است. تعلق که به خاک محل زندگی آن مردم بستگی ندارد». (به نقل از اسماعیل، ۱۳۶۹، ص ۹)

۲-۴ گفتمان ناسیونالیسم رادیکال پسااسرائیل: جنبش ناسیونالیستی لیبرالی، پس از جنگ جهانی دوم به سختی توانست پابرجا بماند؛ اما راه را برای پیدایی نیروهای اجتماعی مخالف خود باز کرد. از همان آغاز پیدایی خود، این جریان محکوم به فنا

بود؛ چرا که هیچ کدام از نیروهای اجتماعی که لازمه ناسیونالیسم لیبرال بودند (اریستوکراسی زمین‌دار و بورژوازی شکوفای تجاری و صنعتی) و نهادهای وارده از غرب، با محیط و نیروهای اجتماعی نوظهور سازگار نبودند. در نتیجه، رژیم‌های ناسیونالیستی لیبرال در سوریه (۱۹۴۹)، مصر (۱۹۵۲) و اردن (۱۹۵۷) سرنگون شدند. عراق نیز همچون بسیاری از کشورهای عرب، موفق به تجربه لیبرالیسم نشد و حتی به‌رغم همه ظواهر، به‌راستی به اندیشه‌های لیبرالیستی در این کشور عمل نشد. از سال ۱۹۴۸ و در نتیجه ساختن پروژه دولت - ملت یهود و پیدایش اسرائیل، نوعی از ناسیونالیسم رادیکال در جهان عرب ظهور کرد. از دست رفتن فلسطین و تقسیم ناسازگار میهن عربی، چنان ضربتی به توده‌های عرب زد که سبب دگرگونی ناسیونالیسم عرب شد. این دگرگونی، نقطه تأکید ناسیونالیسم عرب را از شکوهمندی‌های گذشته، به شکست‌های روز و بویژه مسئله فلسطین چرخانید. از این‌رو، همه نگاه‌ها به وضعیت حال جامعه عرب برگردانده شد؛ به‌گونه‌ای که البزاز و زریق، از دست رفتن فلسطین و خطر تجاوز صهیونیستی را مهم‌ترین خطر برای موجودیت عرب می‌دانستند. البزاز معتقد بود که در این راستا، مبارزه اصلی، نه مبارزه‌ای تکنولوژیک، بلکه باید مبارزه‌ای فرهنگی باشد؛ یعنی برخورد تمدن غرب با فرهنگ عرب. (اسماعیل، ۱۳۶۹، ص ۹-۱۳)

این رویداد، مسئله فلسطین را به‌مثابه محور تاریخ عرب، در کانون ناسیونالیسم عرب قرار داد. فلسطین نماد چنان درجه‌ای از تباهی زندگی اعراب شد که نشان می‌داد آنها نه تنها از نظارت بر سرنوشت خودشان ناتوان‌اند، بلکه حتی قادر به حفظ یک‌پارچگی خود نیز نیستند. از این‌رو، آرمان رشد و وحدت فرهنگ عربی که در دوره اول، نقطه مرکزی این گفتمان بود، جای خود را به مفهوم بقای ملی داد. درحالی که در ناسیونالیسم پیشااسرائیلی، اعتقاد به مفهوم وحدت به‌صورت وحدت فرهنگی همه اعراب عینیت یافته بود، ناسیونالیست‌های رادیکال عصر پسااسرائیل، غصب فلسطین را نتیجه تجزیه سیاسی میهن عرب در پی جنگ جهانی دوم

می‌دانستند و معتقد بودند که سلطه، استثمار و حتی جابه‌جا نمودن عرب‌هایی که از لحاظ سیاسی تقسیم شده بودند، سرنوشت اصلی جهان عرب بوده است. بنابراین، یک دهه پس از شکست اعراب در مسئله فلسطین، کودتاهای مصر، سوریه و اردن نشان از شکست اندیشه ناسیونالیسم لیبرال داشت و ناقوس مرگ لیبرالیسم را در جهان عرب به صدا درآورد و لزوم جای‌گزینی این گفتمان را برای اعراب آشکار ساخت. ناسیونالیست‌های عرب که از پیشرفت کند، ناراضی، و از غرب به دلیل نفخش در امور فلسطین دلگیر بودند، فلسفه‌های اجتماعی و سیاسی غرب را به دلیل تناسب نداشتن با جهان عرب رد کردند و بدین ترتیب، الگوهای سوسیالیستی دگرگونی و رشد را به جای ناسیونالیسم نشانده یا در تلفیق این ناسیونالیسم با اندیشه‌های چپ کمونیستی تلاش کردند. به وجود آمدن حزب بعث و نیز فعال شدن اسلام تحول‌خواه شیعی از نتایج وقوع این گفتمان در عراق بود. از این‌رو، فراگیر شدن گفتمان‌های چپ کمونیستی، بعث و خیزش مجدد گفتمان اسلامی - شیعی را می‌توان تحت تأثیر گفتمان ناسیونالیستی دانست.

اجزای گفتمان ناسیونالیستی را می‌توان این‌گونه تبیین کرد:

۱. نقطه مرکزی (دال برتر): آرمان رشد و وحدت عربی (دوره پیشاسرائیل) و بقای ملی (دوره پساسرائیل)؛
۲. مفصل‌بندی: وحدت فرهنگی عرب؛ مسئله فلسطین؛ و دگرگونی اجتماعی؛
۳. عنصر و وقته: لیبرالیسم؛ سازگاری اسلام و ناسیونالیسم؛ زبان عربی؛ تاریخ عرب؛ ادبیات عرب؛ عادات جمعی و صفات عربی؛ و گذشته شکوهمند؛
۴. حوزه گفتمان‌گونگی: ناسازگاری زمینه فرهنگی عرب‌ها با ایدئولوژی‌های غربی.

۵. گفتمان بعث

حزب بعث را می‌توان در چهارچوب گفتمان چپ ناسیونالیستی (غیر کمونیستی) عرب تحلیل کرد. این حزب نیز مانند احزاب ناسیونالیستی، وحدت اعراب را دنبال می‌کرد

و معتقد به نوعی سوسیالیسم بود. در اینجا، گفتمان بعثی عراق را در دو دوره تاریخی بررسی می‌کنیم.

۵-۱. **بعث پیش از تشکیل دولت:** حزب سوسیالیست بعث عربی، ریشه در ضدیت با سلطه خارجی بر کشورهای عربی دارد. نخستین بار در سال ۱۹۲۹، صلاح بیطار، از اعیان سنتی سوریه، و میشل عفلق مسیحی ارتودوکس، در دمشق گرد هم آمدند تا راه‌های پایان بخشیدن به سلطه فرانسه و انگلیس را بر منطقه بررسی کنند. (Rouleau, 1967, P.56) این گردهمایی، هسته اولیه پدیده‌ای بود که بعدها حزب بعث نامیده شد. حزبی که در سپتامبر سال ۱۹۴۰ در سوریه اعلام موجودیت کرد و در اواخر فوریه ۱۹۴۱ نخستین بیانیه خود را صادر نمود و در آن به حمایت از اعتصاب برضد فرانسوی‌ها پرداخت. پس از پیوستن گروه زکی ارسوزی در سال ۱۹۴۵ به آنان، نخستین کنفرانس حزب در سال ۱۹۴۷ در دمشق برگزار شد (زبیدی، ۲۰۰۷، ص ۲۶۴) و در آن، عفلق به‌عنوان رئیس و بیطار به‌عنوان دبیر کل انتخاب شدند. (نادری، ۱۳۸۶، ص ۲۲۳) برخی از صاحب‌نظران، تاریخ دقیق اعلام موجودیت حزب را همین تاریخ می‌دانند. (اسماعیل، ۱۳۶۹، ص ۲۲)

تکیه بر مفاهیمی همچون «میهن عربی» به‌مثابه یک واحد سیاسی و اقتصادی تجزیه‌ناپذیر، «ملت عرب» به‌عنوان واحدی فرهنگی، حق تعیین سرنوشت میهن عربی توسط خود اعراب، و ضدیت با کمونیسم، از مهم‌ترین مشخصات حزب بود. حزب در سال ۱۹۵۲ پس از ترکیب با حزب سوسیالیست عرب - که توسط اکرم الحورانی در ناحیه حماه سوریه تأسیس شده بود - نام خود را به حزب سوسیالیستی بعث عرب تغییر داد و پس از آن به گسترش خود در کشورهای عربی (اردن اوایل ۱۹۴۸؛ لبنان ۱۹۴۹ و عراق ۱۹۵۰) پرداخت. (اسماعیل، ۱۳۶۹، ص ۲۳-۲۴)

این حزب پس از ورود به عراق، به یارگیری از میان اقشار مختلف پرداخت و بیشترین تمرکز خود را بر دو قشر نظامیان و دانشجویان قرار داد. چنان‌که زبیدی

معتقد است، اعضای این حزب از پنجاه نفر در سال ۱۹۵۱، به دو برابر در سال ۱۹۵۲ رسید و در سال ۱۹۵۴، نخستین رهبری سرزمینی حزب بعث در عراق تشکیل شد و در ژوئن ۱۹۵۵، این حزب دارای ۲۸۹ عضو بود. (زییدی، ۲۰۰۷، ص ۲۶۵) ایدئولوژی حزب از سه مؤلفه اصلی تشکیل شده بود: پان‌عربیسم؛ مبنای همکاری نژادی و نه همکاری جغرافیایی؛ و تأسیس اتحادیه عرب با رهبری واحد. شعار اصلی حزب بعث عبارت بود از: وحدت؛ آزادی؛ و سوسیالیسم. (Bengio, 1998, P.35)

حزب با این شعارها، در پی جذب افسران، دانشجویان و توده مردم بود.

یکی از افسران برجسته نظامی که وارد حزب بعث شد، ژنرال احمد حسن البکر بود. وی به همراه دیگر نظامیانی که به عضویت درآمده بودند، بعدها نقش بسیار برجسته‌ای در صحنه سیاسی عراق ایفا کرد. حزب در دهه ۱۹۵۰ به صورت یک حزب زیرزمینی فعالیت می‌کرد و به همراه سایر احزاب زیرزمینی، «جبهه متحد ملی» را به وجود آورد و این همکاری، به انقلاب ۱۹۵۸ توسط افسران آزاد انجامید. اعضای حزب گمان می‌کردند که رژیم جمهوری بیش از رژیم سلطنتی خواهان قوم‌گرایی عربی، به ویژه اتحاد با مصر است؛ اما در عمل، بعثی‌ها توسط رژیم قاسم کنار گذاشته شدند. پس از کودتا، واگرایی عظیمی در درون نیروهای سیاسی آغاز شد که آغازگر آن نیز حزب بعث تلقی می‌شد. صدام و برخی دیگر از جوانان حزب گمان می‌کردند که برای حل مسئله، باید صورت مسئله پاک شود. از این رو، به این نتیجه رسیدند که قاسم را باید از سر راه برداشت؛ چرا که قاسم خود را رقیب ناصر فرض می‌کند. آنان نقشه ترور قاسم را طراحی کردند و صدام را مأمور به این عمل کردند. (Caughlin, 2002, P.67-73) این نقشه شکست خورد و ترور ناموفق ماند. صدام نیز در اکتبر ۱۹۵۹ ناچار به فرار از عراق گشت و بسیاری از اعضای حزب بعث دستگیر و به جرم خیانت محاکمه شدند.

فعالیت حزب بعث بار دیگر به صورت زیرزمینی پیگیری شد و اعضای آن به فکر چاره‌جویی برای این وضعیت برآمدند. راه‌حل برای برون رفت از بحران موجود، انشعاب گروهی افراطی از حزب و تلاش برای سامان دادن به کودتای فوریه ۱۹۶۳ بود. آنان توانستند با این کودتا، رژیم قاسم را برانداخته، رهبران آن را اعدام کنند. در این زمان، به رغم اقدامات سلبی، حزب بعث هیچ برنامه مدونی برای اداره کشور در دست نداشت و در نتیجه این بی‌برنامگی، همچنین تمامیت‌خواهی دوستان قدیم و شرکای کودتا (عارف و ناسیونالیست‌ها)، حزب بعث از صحنه سیاسی عراق کنار رفت.

۲-۵. بعث پس از تشکیل دولت: حزب در سال ۱۹۶۵ و در پی شکست‌های پیاپی در عرصه سیاسی، تصمیم به تدوین برنامه‌ای مدون برای اداره عراق گرفت. در پی این اقدام، اختلافات داخلی و رقابت‌های شخصی درونی آن پایان یافت. حزب با دبیر کلی البکر و معاونت صدام حسین، فعالیت منسجم‌تری را آغاز کرد و هدف اولیه آن، یعنی دستیابی به رستاخیز عربی را به هدف دستیابی حزب بعث به قدرت سیاسی تقلیل داد. این فعالیت‌های منسجم، به کودتای هفدهم جولای ۱۹۶۸ انجامید و حزب در طی آن توانست قدرت را در دست گیرد. در این مرحله، ایدئولوژی حزب از سه بخش اصلی تشکیل می‌شد: ۱. وحدت عربی؛ ۲. آزادی از وابستگی‌های ابتدایی و بدوی، نظیر قبیله‌گرایی و فرقه‌گرایی؛ ۳. سوسیالیسم. (Karsh and Rausti, 1991, P.13)

البکر پس از رسیدن به قدرت سیاسی، در مقام ریاست جمهوری قرار گرفت و حزب به پیگیری اهداف واگرایانه در ایدئولوژی خود و پاک‌سازی گروه‌های سیاسی پرداخت. این پاک‌سازی‌ها با شعار تبدیل عراق به یک کشور «سوسیالیست، اتحادیه‌ای و دموکراتیک» انجام می‌گرفت و سرآغازی بود بر دیکتاتوری تمام‌عیار

حزب بعث. حزب بعث بر اثر اتخاذ این سیاست‌ها، توانست مبانی قدرت خود را استوار سازد و به مدت ۳۵ سال سیطره خود را بر عراق تداوم بخشد. عامل بین‌المللی، یکی از عواملی است که در به قدرت رسیدن بعث در عراق به شدت دخیل بوده است. رقابت بین دو ابرقدرت در فضای جنگ سرد، و ضرورت تثبیت اقتدار حکومت‌های حوزه نفوذ هر کدام از این دو ابرقدرت، از عواملی بود که حزب بعث را یاری داد تا روی کار آید. برخی معتقدند که در زمان کودتای دوم حزب بعث و رسیدن به قدرت، این حزب از پایگاه مستحکمی در میان مردم و نظامیان برخوردار نبوده است تا بتواند چنین قدرتمندانه دست به کودتا بزند. بنابراین، حزب بعث تنها با کمک‌های جدی سازمان سیا توانسته است به قدرت برسد. Caughlin معتقد است، صدام که پس از ترور قاسم به قاهره رفته بود، ارتباطاتی با سازمان اطلاعاتی آمریکا پیدا کرده بود. (Caughlin, 2002, P.78-79) ویلی از جمله افرادی است که معتقد است حزب بعث نه تنها در کودتای ۱۹۶۸، بلکه در کودتای ۱۹۶۳ نیز با سیا در ارتباط بوده است. (ویلی، ۱۳۷۳، ص ۶۴)

۱-۲-۵. صدام، نماد توتالیترسیم بعث

در سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۹، یعنی از زمان سلطه بعث تا حاکمیت صدام، حزب بعث توانست با اتخاذ تدابیر متناقض، همچون جذب و دفع، ائتلاف و سرکوب، و دموکراسی و دیکتاتوری، حاکمیت خود را تثبیت کند. در این میان، صدام با فرصت‌طلبی خاص خود توانست با سرکوب مخالفان و جذب هواداران، در سال ۱۹۷۹ به مقام ریاست جمهوری برسد. دوران حکومت وی که از ماه ژوئن ۱۹۷۹ تا آوریل ۲۰۰۳ (به مدت ۲۴ سال) ادامه داشت، حوادث خونین و فاجعه‌آمیز فراوانی را در عراق به همراه داشت. او، چه زمانی که نایب رئیس شورای انقلاب بود (۱۹۶۸-۱۹۷۹) و چه در دوره ریاست جمهوری‌اش (۱۹۷۹-۲۰۰۳)، اختیارات دستگاه‌های دولتی را به انحصار خود درآورد. او به تأسیس و اداره دستگاه‌ها و

سازمان‌های عریض و طویل اقدام کرد که مستقیماً تحت کنترل و نظارت شخص وی بودند. صدام با صدور بیانیهٔ ابهام‌آلود البکر در شانزدهم جولای ۱۹۷۹ - که طی آن اعلام می‌کرد به دلیل بیماری از ریاست جمهوری کنار می‌رود - ریاست جمهوری عراق را در دست گرفت و رسماً تمامی حزب بعث و کل عراق را در تسلط کامل خود درآورد. کمی بعد، البکر در منزل شخصی خود به‌طور مرموزی درگذشت. (نادری، ۱۳۸۶، ص ۲۸۷)

از این به بعد، صدام توانست با آرامش و اعتماد به نفس، قدرت خود را تحکیم بخشد، و به پاک‌سازی رقبا و دشمنان فعلی و احتمالی خود پردازد. مشهورترین این پاکسازی‌ها زمانی بود که او اعلام کرد توطئهٔ کودتایی برضد وی، با حمایت سوریه، و توسط صدها بعثی و نظامی در حال انجام بوده است. به دنبال این خبر و دستگیری بسیاری از بعثی‌ها، ۲۲ نفر از کادر حزبی بعث، از جمله پنج عضو شورای رهبری و ده وزیر در دادگاه ویژه محاکمه و اعدام شدند. بدین‌سان، صدام با تصفیهٔ خونین رقبای خود، توانست خود را به حاکم مطلق عراق تبدیل کند. (زبیدی، ۲۰۰۷، ص ۱۰۳)

جنگ با ایران، سرکوب و نسل‌کشی شیعیان، بمباران شیمیایی کردها، به وجود آوردن فضای خفقان و توتالیتریستی، و جنگ با کویت، میراث سال‌های حکومت صدام بود. به‌طور کلی، دو مسئله اصلی حزب بعث را می‌توان این‌گونه بر شمرد: وحدت اعراب، و مسئلهٔ فلسطین.

حزب بعث، از همان آغاز خود را یک جنبش ملی‌گرا می‌دانست؛ از این‌رو، در اصول اساسی قانون حزب آمده است: «اعراب امت واحد هستند و حق طبیعی آنهاست که در یک کشور واحد زندگی و سرنوشت خود را تعیین کنند. از سوی دیگر، حزب بعث از همان آغاز اعلام کرد که یک حزب سوسیالیست نیز هست؛ اما سوسیالیسمی که از ملی‌گرایی عربی برمی‌خیزد.

حزب در آغاز رسیدن به حکومت، وعده‌های بسیاری درباره آزادسازی فلسطین و حمایت از مردم آن سر داد؛ ولی عملاً به قول‌هایی که داده بود، پای‌بند نماند. در سپتامبر ۱۹۷۰، وقتی که رژیم اردن فلسطینی‌ها را با شدت سرکوب کرد، عراق با وجود دادن تعهدات مکرر درباره پشتیبانی از فلسطینی‌ها، هیچ واکنشی نشان نداد. (اسماعیل، ۱۳۶۹، ص ۳۸)

در نظریه لاکلاو و موفه، می‌توان اجزای اصلی گفتمان بعث را این‌گونه برشمرد:

۱. نقطه مرکزی (دال برتر): وحدت عربی؛

۲. مفصل‌بندی: میهن عربی به‌مثابه یک واحد سیاسی و اقتصادی تجزیه‌ناپذیر؛

ملت عرب به‌عنوان واحدی فرهنگی؛ حق تعیین سرنوشت میهن عربی توسط خود اعراب؛ و ضدیت با کمونیسم؛

۳. عنصر و وقته: سوسیالیسم؛ مسئله فلسطین؛ وحدت عربی؛ سرکوب‌های

سازمان‌یافته برای بقا؛

۴. حوزه گفتمان‌گونگی: آزادی.

گفتمان‌های قدرت و مقاومت، و رابطه آنها با یکدیگر

از لحاظ زمانی، گفتمان شیعی و گفتمان کرد بر گفتمان‌های دیگر مقدم‌اند. گفتمان شیعی، از آنجاکه از اصول ثابتی نشئت گرفته و تحت تأثیر شخصیت علمای بزرگ شیعه بوده است، از آغاز تا پایان از این اصول پیروی کرده است. این گفتمان بعضاً شاهد افت‌وخیزهایی بوده و به اقتضای شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه، فراز و فرودهایی داشته و نقاط مرکزی آن شاهد تغییراتی بوده است. این نقاط مرکزی، گاه در مبارزه با اشغالگری، زمانی در مبارزه با مارکسیسم، زمانی دیگر بر بومی‌گرایی و مطالبه حقوق مدنی شیعیان، و زمانی در مبارزه تمام‌عیار با گفتمان حاکم

تجلی می‌یافت؛ با این حال، می‌توان مفصل‌بندی آن را که نگاه به اسلام به‌منزلهٔ مکتبی کامل در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است، در سراسر این قرن به‌صورت ثابت دید. همین مفصل‌بندی و ثبات آن است که با کمک عناصر و وقته‌هایی همچون مرجعیت شیعی به‌مثابه نقطهٔ رجوع مستمر، عدالت اجتماعی، کار بر جوانان و تحصیل‌کردگان، اعتقاد به کار فرهنگی، و تشکیل احزاب اسلامی در جهت نیل به هدف، توانست به‌مثابه تنها گفتمان مستمر در سراسر قرن، نقشی تاریخی در این کشور ایفا کند؛ نقشی که گفتمان‌های دیگر هرگز نتوانستند ایفا نمایند؛ چراکه آنان در مقطعی ظهور می‌یافتند و در مقطعی دیگر، یا از بین می‌رفتند یا آن‌قدر کم‌رنگ می‌شدند که دیگر قادر به ایفای نقش نبودند.

پس از گفتمان شیعی، گفتمان کرد است که توانست به‌منزلهٔ یکی از پایه‌های ثابت حوزهٔ گفتمانی عراق در این قرن ظهور یابد. این گفتمان که نقطهٔ مرکزی آن قبیله‌گرایی کردی (پیش از ۱۹۹۱) و ملت‌گرایی کرد (پس از ۱۹۹۱) بود، توانست با طرح مبارزه با دولت مرکزی و طرح استقلال کردها و پیگیری منافع آنان، نقشی تاریخی در این دوره بازی کند.

سه گفتمان دیگر، مستقیماً متأثر از اندیشه‌های غربی و متکی بر ایدئولوژی‌های وارداتی بودند. از این‌رو، چنان‌که باید و شاید در جامعه پذیرفته نشدند و به‌رغم استقبال‌های مقطعی اجتماعی از آنها، نتوانستند استمرار یابند. گفتمان ناسیونالیستی، که مقدم بر دو گفتمان چپ کمونیستی و بعث سوسیالیستی بود، از آنجاکه برآمده از بطن فرهنگ جوامع عربی و به‌طور خاص عراق نبود، با شکست اعراب از رژیم تازه‌تأسیس صهیونیستی، دچار رکود و سرانجام افول شد؛ اما در طول دوران حیاتش، سبب شد تا گفتمان چپ کمونیستی و سپس بعث، به عرصهٔ سیاسی - اجتماعی عراق پای گذارند. از این‌رو، این گفتمان دارای نقشی مقدم بر دو گفتمان اخیر بود. اگرچه

مسئله فلسطین و شکست اعراب از اسرائیل، یکی از اصلی‌ترین مفاهیم این سه گفتمان است، اما این گفتمان‌ها، عملاً نتوانستند در این زمینه به راه‌حلی سیاسی و نظامی دست یابند.

با افول گفتمان ناسیونالیستی و کمونیستی، گفتمان بعث توانست به مدت بیش از سه دهه دوام بیاورد؛ اما این دوام، پیش از اینکه از بستر حمایت مردمی برخاسته باشد، بر فشارهای بیرونی و اجبارهای درون‌سیستمی استوار بود. بعث اگرچه توانسته بود با به وجود آوردن توتالیتاریسمی تمام‌عیار، صحنه سیاسی عراق را به دست گیرد، اما آن‌گونه که سقوط صدام در سال ۲۰۰۳ نشان داد، هیچ پشتوانه اجتماعی نداشت و به همین دلیل، با یک حمله نظامی از هم پاشید.

نتیجه

گفتمان‌های قدرت و مقاومت در فضای سیاسی و اجتماعی عراق، با خلق موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی برای کنشگران میدان عراق، سراسر تاریخ این کشور را در قرن بیستم در سیطره خود داشته و به خلق موقعیت‌های پایین‌دستی و فرادستی در حوزه قدرت سیاسی و اجتماعی پرداخته‌اند. این گفتمان‌ها همواره با یکدیگر در تعامل بوده‌اند؛ گاهی در موقعیت قدرت، و گاهی در موضع مقاومت و ضدقدرتی معطوف به قدرت.

از لحاظ تاریخی، این گفتمان‌ها که دال بر وجود پیکره یا مجموعه‌ای از گزاره‌ها و قضایای منسجم و به‌هم‌پیوسته‌اند و با تعریف و مشخص ساختن یک موضوع، شیء یا محمول، و ایجاد مفاهیمی برای تحلیل آن موضوع یا محمول، سعی در ارائه تصویر و ارزیابی دقیقی از واقعیت دارند، جریانی محسوب می‌شوند که دارای یک بستر اجتماعی بوده، از متن مناسبات عمیق اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. از این‌رو، تحلیل

آنها به مثابه روشی است برای رسیدن به عمق مناسبات اجتماعی و کنش‌های فردی و جمعی در سطح خرد و کلان، در تاریخ و جغرافیای عراق در قرن بیستم. پنج گفتمان عمده در صحنهٔ عراق عبارت‌اند از: گفتمان شیعی؛ گفتمان چپ کمونیستی؛ گفتمان کرد؛ گفتمان ملی‌گرایی؛ لیبرال؛ و گفتمان بعث. هر یک از این پنج گفتمان، دارای اجزای مختلفی همچون نقاط مرکزی (دال برتر)، مفصل‌بندی، عناصر و وقته‌ها، و حوزه‌های گفتمان‌گونه‌گی بوده، و در زمان‌های مختلف در طول این قرن، در ارتباط با یکدیگر، وضعیت قدرت و مقاومت را در صحنهٔ اجتماعی عراق به وجود آورده و تاریخ این کشور را رقم زده‌اند. در این میان، گفتمان شیعی و کرد، ثابت‌ترین گفتمان‌ها بوده و سه گفتمان دیگر، متأثر از ایدئولوژی‌های وارداتی غربی بوده‌اند.

منابع

فارسی و عربی

۱. ون دایک، ت. ای، *مطالعاتی در تحلیل گفتمان*، ترجمه پیروز ایزدی و...، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۸۲.
۲. مک دانل، دایان، *مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان*، ترجمه حسینغلی نوذری، تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۰.
۳. دریفوس، هیوبرت و رابینو پل، *میشل فوکو: فراسوی ساخت‌گرایی و هرمونوتیک*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۷۶.
۴. وبر، ماکس، *مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*، ترجمه احمد صدارتی، تهران، مرکز، ۱۳۸۱.
۵. الرهیمی، عبدالحلیم، *تاریخ حرکت اسلامی در عراق*، ترجمه محمدنبی ابراهیمی، تهران، حوزه هنری، ۱۳۸۰.
۶. ویلی، جوینس ان، *نهضت اسلامی شیعیان عراق*، ترجمه مهوش غلامی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳.
۷. نادری، احمد، *گفتمان جنبش شیعی عراق*، چ دوم، تهران، نزدیک، ۱۳۸۶.
۸. سیف‌زاده، حسین، *عراق، ساختارها و فرایند گرایش‌های سیاسی*، تهران، مرکز اسناد، ۱۳۷۹.
۹. الجمیلی، ع، *نگاهی به تاریخ سیاسی عراق*، ترجمه محمدحسین زوار کعبه، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۰.
۱۰. ناظمیان، رضا، *تاریخ سیاسی معاصر عراق*، قم، کتاب و عترت، ۱۳۸۱.
۱۱. فولر و فرانکه، *شیعیان عرب، مسلمانان فراموش‌شده*، ترجمه خدیجه تبریزی، قم، شیعه‌شناسی، ۱۳۸۴.
۱۲. مار، فب، *تاریخ نوین عراق*، محمد عباسپور، مشهد، آستان قدس، ۱۳۸۰.
۱۳. زبیدی، حسن لطیف، *موسوعة الاحزاب العراقية*، بیروت، مؤسسه العارف للمطبوعات، ۲۰۰۷م.
۱۴. اسماعیل، طارق، *چپ ناسیونالیستی عرب*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹.
۱۵. خرمشاد، محمدباقر و احمد نادری، «نقش حزب الدعوة الاسلامیه در گفتمان مقاومت جنبش شیعی عراق»، فصلنامه شیعه‌شناسی، قم، شیعه‌شناسی، ش ۳۳، بهار ۱۳۹۰.
۱۶. ادیب ع، موسوی س، *حزب الدعوة الاسلامیه عراق*، تهران، مرکز پژوهش‌های خاور میانه، ۱۳۸۳.

آلمانی و انگلیسی

17. Laclau, Ernesto & Mouffe, Chantal, **Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics**, Second Edition, London, Biddles Ltd, King's Lynn, Norfolk, 2001.
18. Sayyid, Bobby, **A Fundamental Fear: Eurocentrism and the emergence of Islamism**, London and New York, Zed Books Ltd, 1997.
19. Foucault, Michel, **Power/ Knowledge**, Selected Interviews and Other Writings 1972-1977, Ed. By: Colin Gordon, Tr. By: Colin Gordon, Leo Marshal, John Mephram, Kate Soper, 5th Edition, New York: Pantheon Books, 1980.
20. Fattah, Hala and Caso, Frank, **A Brief History of Iraq**, New York: Facts On File, Inc. An imprint of Infobase Publishing, 2009.
21. Metz, Helen Chapin, **Iraq A Country Study**, Washington DC: Federal Research Division of the Library of Congress, 1988.
22. Hunt, Courtney, **The History of Iraq**, USA, Greenwood Press, 2005.
23. Farouk-Sluglett Marion and Sluglett Peter, **Iraq Since 1958, From Revolution to Dictatorship**, Third Edition, London and New York, I.B.Tauris Publishers, 2001.
24. Anderson, Liam & Stansfield, Gareth, **The Futuer of Iraq, Dictatorship, Democracy, or Division?**, New York, Palgrave Macmillan, 2004.
25. Lawless, R.I, Iraq: **Changing Population Patterns, Populations of the Middle East and North Africa**, ed.J.I Clarke and W.F.Fisher, London, University of London Press, 1972.
26. Kinnane, Derk, **The Kurds and Kurdistan**, London, Oxford University Press, 1964.
27. McDowall, David, **A Modern History of the Kurds, Third Revised**, New York, I.B.Tauris & Co Ltd, 2007.
28. Yildiz, Kerim, **The Kurds in Iraq, The Past, Present and Future**, London, Pluto Press, 2004.
29. Khadduri Majid, Ghareeb Edmund, **War in the Gulf, 1990-91, the Iraq-Kuwait conflict and its implications**, London, Oxford University Press, 1997.
30. Munro, Alan, **Arab Storm, Politics and Diplomacy behind the Gulf War**, second publish, London and New York, I.B.Tauris & Co Ltd, 2006.
31. Hourani, Albert, **Arabic Thought in the Liberal Age 1798-1939**, London, Oxford University Press, 1962.
32. Rouleau, Eric, "The Syrian Enigma: What Is the Baath?" **New Left Review**, No. 45, September-October 1967.

33. Bengio, Ofra, **Saddam's Word, Political Discourse in Iraq**, London, Oxford University Press, 1998.
34. Caughlin, Con, **Saddam Hussein, Porträt eines Diktators**, München: Ullstein Taschenbuch, 2002.
35. Karsh Efraim and Rausti Inari, **Saddam Hussein: A Political Biography**, New York, Grove Press, 1991.
36. Fattah, Hala and Caso, Frank, **A Brief History of Iraq**, New York, Facts On File, Inc. An imprint of Infobase Publishing, 2009.
37. Metz, Helen Chapin, **Iraq A Country Study**, Washington DC: Federal Research Division of the Library of Congress, 1988.
38. Batatu, Hanna, **The old social classes and the revolutionary movements of Iraq: a study of Iraq's old landed and commercial classes and of its Communists, Bāthists, and Free Officers**, Princeton: Princeton University Press, 1989.
39. FBIS Report, **Near East/South Asia Report**, Foreign Broadcast Information Service, April. 19, 1985, see online on: <http://www.dtic.mil/cgi-bin/GetTRDoc?Location=U2&doc=GetTRDoc.pdf&AD=ADA351867> accessed on: December, 2011.
40. Dekmejian, Harair R, **Islam in Revolution: Fundamentalism in the Arab World**, New York: Syracuse University Press, 1985.
41. Nasr, Vali, **The Shia Revival; How Conflicts within Islam Will Shape the Future**, USA: W.W. Norton & Company, 2006.